



«مصاحبه چاپ نشده»

استاد شهید در سال ۱۳۶۵



# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی  
نحبه و منهم من ینتظر و ما بدّلوا تبديلا

قرآن کریم

فرا رسیدن ۲۲ حوت، سالگرد شهادت بزرگمرد تاریخ وطن،

## رهبر شهید استاد مزاری

را به عموم پیروان او تبریک و تسلیت می‌گوییم. بدین مناسبت مصاحبه چاپ  
نشده ایشان با مجله حبل الله را در اختیار علاقمندان قرار می‌دهیم تا با خط و راه  
رهبر شهید بیشتر آشنا گردیم.

گفتنی است که این مصاحبه به تاریخ ۱۳۶۵/۳/۸ در دفتر سازمان نصر  
افغانستان - تربت جام - صورت گرفته، اما به دلایلی چند که لازم نیست به آن  
بپردازیم تاکنون انتشار نیافته بود. از آنجایی که تقاضای زیادی وجود داشت تا این  
مصاحبه در اختیار همگان قرار گیرد، لذا به تکثیر آن اقدام نمودیم.

ناگفته نماند که استاد شهید از این گونه مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها فراوان  
دارد که در فرصتهای مناسب در اختیار علاقه مندان قرار خواهد گرفت.

والسلام

مجله حبل الله

○ جناب آقای مزاری خواهشمندیم گوشه‌هایی از زندگی اجتماعی - سیاسی خود را برای خوانندگان مجله حبل الله تشریح نمایید.

● بسم الله الرحمن الرحيم.

بنده «عبدالعلی مزاری» در سال ۱۳۲۶ش در قریه نانوئی چهارکنت ولایت بلخ متولد شدم. آغاز زندگی را در دامان خانواده شروع کردم و از اینکه پیشه پدر و برادرم زراعت و مالداري بود، از کودکی به مشکلات اجتماعی جامعه آشنا شدم و شرایط سخت زندگی مردم نواحی نیمه کوهستانی را درک می‌کردم. بعد از اینکه کمی بزرگ شدم مرا به مدرسه نانوئی که چندان از خانه ما فاصله نداشت فرستادند. علاقه چندان به درس نداشتم. اما بعدها رفته رفته به درس علاقه یافتم.

در سال ۱۳۴۸ جلب عسکری شدم و جایم در ژاندارمری شبرغان تعیین شده بود. ولی به خاطر رشوه ستانی که در مکلفیت مزار پیش آمد و ما در وقت اعزام دعوا کردیم، مرا به کابل فرستادند. البته رسم بر این بود که مردم کوشش می‌کردند



فرزندانشان در همان ولایت و ولسوالی خودشان عسکری کنند. از این رو رشوه می دادند تا از اعزام به سایر ولایات جلوگیری کنند و در آنجا به قسمت فراشوت (نیروی هوایی) افتادم. آنجا هم مرا اضافه بست کشیده، به خوست فرستادند که در آن زمان یکی از بدترین جاهایی بود که عساکر سرشوخ را جهت تنبیه آنجا می فرستادند. چون هوا خیلی گرم بود، با در نظر داشت عدم امکانات سرد سازی و همچنان عدم تطابق خصلت اکثریت مردم کوهستانی، زندگی در خوست خیلی دشوار به نظر می رسید. مدت یک سال در خوست عسکری کردم و بعد از آن به گردیز تبدیل شدم و سرانجام در سال ۱۳۵۰ از عسکری ترخیص و راهی منطقه شدم.

بیشتر از ۵ - ۶ ماه در منطقه نماندم. چون اوائل بهار سال ۱۳۵۱ پاسپورت گرفتم و برای ادامه تحصیل عازم خارج شدم. علاقه فراوانی داشتم که در قم درس بخوانم، با آن هم یکبار رفتم نجف و کربلا زیارت و سپس برگشتم قم. تا سال ۱۳۵۵ بدون وقفه درس می خواندم. هیچ گونه مزاحمتی را شامل درس نمی ساختم. ولی با آن هم در همان سال، پدرم از داخل برایم پول فرستاد که همراه با برادرم به مکه بروم. با این کار مخالف بودم. چون به درسهایم لطمه می زد و مدتی از درس می ماندم. زیرا علاقه و آفری به درس یافته بودم. اما وقتی مسأله را پرسیدم معلوم شد بر کسی که پول فرستاده شده، واجب می گردد تا حج را بجا آورد. به ناچار درس را ترک کردم و راهی مکه شدم. در سوریه ویزای سعودی برایم داده نشد. همانجا ماندم و برادرم به مکه رفت.

از آنجا (سوریه) به عراق آمدم و بعد از چند روزی که معطل ماندم با مقدار کتبی که تهیه کرده بودم عازم ایران شدم. کتابهایم گیر رفت و خودم دستگیر شدم. بیشتر از چهار ماه زندان شدم و بعد مراد مرز کردند. وقتی از ایران خارج شدم، رفتم افغانستان (منطقه شمال) و در مدارس مزارشریف و چهارکنت یک سلسله برنامه های

تربیتی با طلاب ریختم. مشغول این گونه مسائل بودم که کودنای ۷ ثور به وقوع پیوست. گذشته از اینکه زمینه کار باقی نماند، تحت تعقیب هم قرار گرفتم. مجبور افغانستان را ترک گفته به نجف رفتم. امام [ره] هنوز به فرانسه نرفته بود. مدتی به نجف ماندم و بعداً به سوریه رفتم و از آنجا به پاکستان رفته، وارد افغانستان شدم. وقتی وارد کابل شدم اوضاع خیلی اختناق آلود بود، تعقیب شدید وجود داشت. بسیاری از روحانیون دستگیر شده بودند و برخی هم متواری و فراری بودند. از آنجا دوباره به پاکستان برگشتم و ایران آمدم و پس از آن انقلاب افغانستان شدت گرفت. از آن زمان تا کنون گاهی به داخل و گاهی هم به خارج به سر می‌برم.

○ خوب حالا که راجع به خودتان به ما گفتید، خوبست راجع به سازمان نصر و تشکیل آن روشنی انداخته و نیز بگوئید سازمان شما در کدام نواحی افغانستان پایگاه نظامی - فرهنگی دارد؟

● سازمان نصر در سال ۱۳۵۱ تشکیل شده و این مطلب در نشریه سازمان درج شده و اعلامیه‌هایی که در آن زمان بدون اسم و رسم از سوی سازمان منتشر شده در اول مرامنامه اشاره شده است. اولین بار هسته سازمان نصر در داخل در سال ۱۳۵۱ به نام «روحانیت نوین» به وجود آمد و بعد به «حزب حسینی» تغییر نام داد. همچنین همزمان با تشکیل هسته‌های اولیه سازمان در داخل، در خارج از کشور هم هسته‌ای به وجود آمد به نام «روحانیت مبارز». در سال ۱۳۵۷ وقتی انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید و مبارزه در داخل افغانستان تشدید گردید، این مجموعه‌ها گرد هم آمدند و سازمان نصر را تشکیل دادند که در سال ۱۳۵۸ رسماً اعلام موجودیت کرد. و اما پایگاه‌های نظامی - فرهنگی:



سازمان نصر در نقاط مختلف کشور حضور فعال نظامی دارد. به طور مثال در شمال: بلخ، دولت آباد، چمتال، چهارکنت، شولگره، همرخ، سنگ چارک، بلخاب، دره صوف، چهل و بلغلی، پشت بند، پیش بند، خان آباد، کندوز. در مرکز: بامیان، سیغان، یکاولنگ، پنجاب، ورس، لعل و سرچنگل غور، دایکتدی، کجران، نومیش، ارزگان خاص، گیزاب، شهرستان، دایه، جاغوری، مالستان، قره باغ غزنی، جغتوی غزنی، بهسود حصه اول و حصه دوم، جلریز، سنگلاخ، شیخعلی، لولنج، در غرب بالا مرغاب، بادغیس، هرات.

بنابراین می توان گفت از نگاه نظامی سازمان نصر کاملاً موفق بوده و در تمامی نقاط رو در روی دشمن متجاوز (روسیه) قرار دارد و استقبال مردم روز به روز از این سازمان گسترش می یابد.

○ بعضی ها شایعاتی راه می اندازند که بین سازمان نصر و سازمان نصر اسلامی تفاوت موجود است. یعنی این طور تلقی می شود که نصر دو شاخه است. آیا این واقعیت دارد؟ و علت چیست که این حرف بر سر زبانها افتاده است؟

● نه خیر! اصلاً دو سازمان وجود ندارد تا اختلافی در آن وجود داشته باشد و یکی به نام نصر و دیگری را به نام نصر اسلامی بدانیم. علت اینکه این شایعات سر زبانها افتاده، دو چیز است:

اول: وقتی انقلاب اسلامی در ایران به پیروزی رسید، مسأله اسلام و اسلامی به حدی مطرح شد که در هر اسم یک پسوند اسلامی علاوه کردند و هر کس از پیش خود به اسامی گروه های اسلامی که پسوند اسلامی نداشتند، اسلام افزوده ساختند. به

طور مثال وقتی که در سال ۱۳۵۸ به داخل رفتیم و برگشتیم ایران، یک مصاحبه تلویزیونی از تمامی احزاب اسلامی جهان ترتیب داده بودند. جالب اینجا بود که برای هر حزب کرسی تعیین کرده بودند تا نظریات خود را راجع به جهان اسلام، انقلاب اسلامی و مردم مسلمان جهان بیان دارد. ولی خود دعوت کنندگان برای تمامی کسانی که دعوت شده بودند، عنوان اسلامی را گذاشتند. چه این عنوان وجود داشت یا نداشت. فرقی نمی‌کرد. مثل اریتره، بولساریو مورو، فتانی و... و نصر هم در این چوکات آمده بود. لذا این شایعات راه افتاد که نصر دو شاخه است.

**دوم:** در داخل قضیه کمی فرق می‌کرد. لذا وقتی گروه‌های شیعی در ایران اعلام موجودیت کردند، در داخل، گروه‌ها برای کوبیدن دیگران و مطرح کردن خود از هر وسیله‌ای استفاده می‌کردند و اینکه نصر پسوند اسلامی نداشت حربه خوبی به دست استفاده جویان قرار گرفت. تعدادی دست به تبلیغات زدند که سازمان نصر اسلامی نیست. چرا که کدام یک از گروه‌ها پسوند اسلامی ندارد که او ندارد؟ البته شاخ و برگ‌های دیگری هم درست کردند که چندان لزومی به یادآوری آن نمی‌رود. روی هم رفته تعدادی از برادران سازمان نصر که در کابل فعالیت می‌کردند، نشریه پیام مستضعفین داخل را اداره می‌کردند جهت مقابله با تبلیغات و شایعه استفاده چپها، در نشریه‌شان نوشته کردند سازمان نصر اسلامی. وقتی ما اطلاع یافتیم و اعتراض کردیم، برادران گفتند هدف دیگری نداشته صرفاً به خاطر خاموش کردن تبلیغات دیگران دست به اینکار زده‌اند.

برای مثال گفتیم شما نباید این کار را می‌کردید، چون خود کلمه نصر از متن قرآن گرفته شده و یک هفته ده روز برادران قرآن را پالیده تا این کلمه را انتخاب کرده‌اند. خوب حالا که حرف کلمه نصر به میان آمد بهتر است این مطلب را روشن سازم که چرا این اسم را انتخاب کردیم. وقتی می‌خواستیم برای سازمان اسم انتخاب



کنیم بر این نظر بودیم که اسم ریشه قرآنی داشته باشد و هم تا کنون گروهی و حزبی در جهان به آن نام وجود نداشته باشد. روی این منظور برادران به مطالعه قرآن پرداختند تا اسم مطلوب را به دست بیاورند. سرانجام با اتفاق نظر اسم «نصر» انتخاب و آیه «نصر» هم در آرم آورده شد. لذا لازم دیده نشد که اسلامی هم علاوه شود. چون خود آیه و اسم نصر نمایانگر آن بود که مربوط به اسلام و قرآن است. خوب یادمانده است، وقتی اعتراضی شد که چرا پسوند اسلامی در سازمان نصر نیست، گفتیم آیا بعد از این شما قصد دارید بنویسید قرآن اسلامی؟ این چه مفهومی دارد؟ وقتی یک کلمه از قرآن گرفته شده، پس چرا اسم دیگری بر آن اضافه گردد؟ خدای نخواسته ما مخالف این نیستیم که کلمه اسلامی در اسم سازمان بیاوریم، ولی در ابتدا در آرم نیامده، حالا هم که از نگاه اسلامی اشکالی در آن نیست، لازم نمی‌دانم اضافه گردد. این بود که قضیه در درون سازمان در همان زمان حل گردید ولی در بیرون و در رده‌های پایین که دستهایی در کار است، باز هم گاهگاهی این مسأله دامن زده می‌شود.

تا اینجا مطلب روشن شد. ولی چطور این مطلب دوباره مطرح شد، لازم به کمی توضیح است. واضح و روشن است که در هر تشکیلات گاهگاهی برخی اختلافات به وجود می‌آید که «نصر» هم از این قاعده مستثنی نیست. حالا اگر در سطح جهان نظری بیندازیم و تمامی تشکیلات‌های سیاسی جهان اعم از اسلامی، مارکسیستی و دست راستی را مورد مطالعه قرار دهیم، درک خواهیم کرد که اختلافاتی در بین‌شان وجود دارد. اگر کمی مسأله را علمی بسازیم، در می‌یابیم که اختلاف نظر باعث رشد و تکامل بشر و اجتماع است. پس اختلاف نظر در هر جمعی وجود دارد. به طور مثال در جمهوری اسلامی نگاه می‌کنیم، سازمان مجاهدین اسلامی و حزب جمهوری اسلامی که از نخبه‌ترین افراد و اسلام‌شناسان این جامعه



تشکیل شده و جمهوری اسلامی را به وجود آورده‌اند باز هم با هم اختلاف نظر دارند و در خود حزب جمهوری اسلامی که از مجتهدین و اسلام شناسان تشکیل شده باز هم اختلاف نظر وجود دارد و این بدان معنی نیست که حزب جمهوری اسلامی دو شاخه است. در گروه‌ها و احزاب هر قدر هم این اختلاف نظر وجود داشته باشد، ولی تا وقتی که انشعاب صورت نگرفته نمی‌توان گفت دو حزب و یا دو گروه. این مطلب را از آن جهت تا این حد موشکافی کردم که واضح گردد «نصر» دو تا نیست فقط یکی است که آن هم سازمان نصر افغانستان است.

○ گرچه این موضوع کهنه شده و حاجت به تکرار نیست، ولی طبق مسئولیت خود مجبوریم از شما سؤال کنیم که در سال گذشته (۱۳۶۴) وقتی گروه‌های خط امامی ائتلاف نمودند، شما به حیث سخنگوی آن انتخاب شدید. ولی در مورد چاپ مصاحبه مطبوعاتی شما در آن زمان، انتقاداتی بر مجله صورت گرفت. پس علت چه بود و چرا ائتلاف بدون سر و صدا خاموش گردید؟

● راستش ما در آن زمان جلسات وحدت داشتیم نه ائتلاف. بحث سر این بود که این چهار گروه به یک وحدت کامل در داخل و خارج برسند. خوب شما می‌دانید که چهارچوبه یک حزبی را که تشکیل شده نمی‌شود به آسانی شکست و وحدت به وجود آورد. بر خلاف زمانی که حزب به وجود نیامده و می‌شود به آسانی به وجود آورد. از حزب و گروه وحدت به وجود آوردن کار ساده و آسانی نیست. چون در مرحله اول فقط آباد ساختن است، ولی در مرحله دوم خراب کردن و آباد ساختن است. خوب شما مشاهده می‌کنید چه در سطح افغانستان و چه در سطح جهان

تشکیلات‌هایی با هم وحدت می‌کنند، ائتلاف می‌کنند و دوباره به جدائی و اختلاف می‌انجامد. گاهی هم جبهه تشکیل می‌شود گاهی هم ائتلاف. ما قصد داشتیم اتحاد به وجود آوریم. ولی جلسه و جلسه بازی خیلی به درازا کشید و از داخل جبهات افغانستان هم مرتب مجاهدین و قومندانان پیغام می‌فرستادند که زود باشید، خیلی دیر شده ما به خاطر پاسخ گوئی به نیازها و خواسته مجاهدین داخل، تصمیم بر این گرفتیم که فعلاً جهت اعلام مواضع، ائتلاف تشکیل بدهیم و بعد وحدت، که شدنی است. لذا تصمیم گرفته شد که چهار گروه اعلام مواضع کنند. وقتی این کار (مصاحبه) صورت گرفت، اعتراضات شد که در شرایط ائتلاف گنجانیده نشده که به نام گروه‌های دیگر مصاحبه شود.

ما هم راجع به این گونه تنگ نظری‌ها اعتراض داشتیم و یادآور شدیم که با این گونه موضع‌گیری نمی‌شود به اتحاد دست یافت. روی هم رفته با میانجیگری و عذر خواهی‌ها جلسات دوباره آغاز گردید و ما با هم دیگر تعهد سپردیم که در مسائل افغانستان مواضع مشترک داشته باشیم و در مسائل سیاسی جاری یک موضع اتخاذ کنیم. پس از اعلام ائتلاف، دفتر ما (دفتر سازمان نصر افغانستان) در پاکستان از سوی رژیم حاکم بر آن کشور بسته شد، ما به سراغ آقایونی که با ما ائتلاف کرده بودند رفتیم. تقاضا نمودیم که بیائیم اعلامیه مشترک بدهیم. یک هفته، ده روز بدون کدام نتیجه قطعی این مسأله معطل ماند و سرانجام به ما پیغام دادند که مسأله پاکستان مسأله ما (ائتلاف) نیست. چون دفتر ما را بسته که ما موضع بگیریم. شما خود به تنهایی به خاطر بستن دفترتان اعلامیه بدهید. گرچه ما اصرار کردیم که در انقلاب این طور نیست که مسأله من و تو مطرح باشد باید مواضع مشترک گرفته و اعلام گردد.

سرانجام جر و بحث به جایی نرسید و آقایون در رابطه با مسأله پاکستان موضع نگرفتند و ما ناچار به تنهایی اعلامیه دادیم و دولت پاکستان را به خاطر این



عمل غیر انسانی محکوم کردیم. همچنان مسأله سرکوبی تظاهر کنندگان از سوی رژیم نظامی پاکستان و انداختن آن به عهده مهاجرین افغانستانی بود که ما در آن باره اعتراضی داشتیم، ولی ائتلاف موضع نگرفت و ما به تنهایی اعلامیه دادیم. با این گونه برخوردها خود به خود پایه‌های ائتلاف سست گردید. زیرا ائتلافی که نتواند در مسائل بین‌المللی موضع خود را بیان دارد، دیگر آن ائتلاف فایده‌ای ندارد. به دنبال این قضایا مسأله کنفرانس ژنو پیش آمد که خیلی هم حساس بود. چون خود نماینده سازمان ملل اعلام داشته بود که ۹۵٪ مسائل افغانستان به راه حل رسیده فقط ۵٪ باقی مانده است. از سوی ابر قدرتها هم تضمینات لازم داده شده است.

اینجا ما لازم می‌دانستیم که تمامی گروه‌های موجود در ایران اسلامی اعم از شیعه و سنی در برابر این توطئه یک موضع مشترک اتخاذ نمائیم و اعلامیه بدهیم. که متأسفانه برادران اهل سنت در ابتدا نزدیک نشدند و ما هم انتظاری غیر از این از آنها نداشتیم. چون مرکزیتشان در پاکستان قرار داشت و نمی‌توانستند بدون اجازه مرکزیت تصمیم بگیرند و حق‌شان هم بود. چون آنجا رهبریت‌شان موضع‌گیری می‌کنند. ولی با برادران شیعی نیز پس از شور و مشورت‌های مکرر به این نتیجه رسیدیم که سه کار باید انجام گیرد. اول اعلامیه صادر گردد و بعد مصاحبه مطبوعاتی و در پایان هم راهپیمایی راجع به ابراز انزجار و تنفر خود نسبت به توطئه ژنو داشته باشیم. راجع به مصاحبه مطبوعاتی توافق نظر حاصل شد ولی سر این مسأله که چه کسی سخنگو باشد، اختلافاتی به وجود آمد که طبق معمول این مسأله به رأی‌گیری کشانده شد و ما هم یکی از برادران سازمان را کاندیدا کردیم، رأی‌گیری صورت گرفت و نصر سخنگو انتخاب شد.

وقتی مسئولیت سخنگویی به «نصر» اختصاص یافت، برادران سازمان اینجانب را به عنوان سخنگو انتخاب کردند. ترتیب کار داده شد. هتل را اجاره کردیم

و از خبرنگاران هم دعوت شد تا در مصاحبه شرکت کنند. در جریان کار که عنقریب مصاحبه آغاز شود خبر شدیم تعدادی شرکت نکرده و تعدادی هم ناراحت است. از اینکه خبرنگاران حاضر شده بودند، نمی شد جلسه را به هم زد. با اینکه دو گروه مخالفت کردند، ولی دو گروه عمده با این کار که نصر سخنگو باشد موافق بودند. علت مخالفت شان هم در این بود که چون نصر قبلاً مواضع ائتلاف را اعلام کرده، نباید سخنگو باشد، باید گروهی دیگر این کار را بکند. از اینکه دو گروه عمده نصر و پاسداران جهاد موافق بودند، مصاحبه صورت گرفت. با اینکه دو گروه دیگر مخالف این مواضع بودند ولی این مسأله را تکذیب نکردند. چون اعلان مواضع واقعاً به جا و مفید واقع شد و اثرات خوبی هم در مجامع بین المللی به جا گذاشت.

اینجاست که وقتی شما آن مصاحبه را انتشار دادید، طبعاً تعدادی به شما اعتراض کرده اند که گمان می رود اعتراضات از ناحیه همان کسانی باشد که ابتدا موافق و بعداً با سخنگویی نصر مخالف بودند این اقدامات از یک سلسله تنگ نظری ها و خودخواهی ها سرچشمه گرفته است.

○ خوب چنانچه خود یادآور شدید، محل زندگی و پرورش دوران نوجوانی و جوانی شما نواحی چهارکنت ولایت بلخ بوده، خواهشمندیم مختصری در مورد خصوصیات استراتژیکی و سوق الجیشی منطقه چهارکنت با ذکر تاریخ قیام مردم علیه مزدوران روسیه روشنی اندازید.

● چهارکنت از جهات مختلفی دارای اهمیت است. اولاً از نگاه سوق الجیشی و استراتژیکی منطقه مهمی می باشد. چرا که کوهستانی است و برای دشمن



غیر قابل تسخیر می‌باشد. ثانیاً به جهت نزدیکی به مزار شریف و بلخ و حتی خود سرحد روسیه که بیشتر از ۶۰ کیلومتر با خاک تحت سلطه روس فاصله ندارد. گذشته از کود و برق و شهر مزار مسأله گاز شبرغان می‌باشد که غارت آن مایه حیاتی برای روسها محسوب می‌گردد. ثالثاً به خاطر قیام مردم است که اولین بار در نواحی شمال از دره صوف و چهارکنت شروع شد، که البته قیام دره صوف چند روز قبل تر یعنی به تاریخ ۲۶ دلو و قیام چهارکنت به تاریخ سه حوت که هنوز چند ماهی به سالگرد کودتای روسی ۷ ثور باقی مانده بود، آغاز گردید. مردم مسلمان چهارکنت شهامت عجیبی از خود نشان دادند و سخت‌ترین ضربات را بر پیکر مزدوران روسی وارد آوردند. گرچه سرمای زمستان تعدادی از خانواده‌ها را به کام مرگ فرو برد، ولی از مقاومت مردم کاسته نشد. جریان درگیری در این منطقه به حدی حاد بود که تا گرم شدن هوا در ظرف سه ماه مزدوران کرملین ۱۷ بار به این منطقه حمله کردند، ولی موفق نشدند سرزمین آزاد شده را دوباره اشغال نمایند. مردم داستان‌های فراوانی از آن جنگ‌ها و حوادث قصه می‌کردند. امدادهای غیبی که مردم در جنگ علیه مزدوران روسیه دیده بودند سر خط داستانها بود. من در آن زمان خارج [از کشور] بودم.

در سال ۱۳۵۸ وقتی به چهارکنت رفتم واقعاً شگفت زده شده بودم. چون مردم فقط به اساس همان حساسیت ضد کمونیستی و ضد الحادی که داشتند با دست خالی به قیام پرداخته بودند که این وضع با قیام جنوبی و مشرقی که قبلاً مردم مسلح بود، اصلاً قابل مقایسه نبود. چون دولت‌های وقت هیچگاه مردم مشرقی و جنوبی را خلع سلاح نکردند. در حالی که مردم نواحی شمال بارها خلع سلاح شده بودند و سلاحی برای جنگیدن نداشتند. لذا سلاح‌هایشان در آغاز، همان چسرای شکاری، موش کش، ناوهای و دهن پور بود که همانها هم از طرف دولتهای وقت ممنوع بود. ولی مردم مخفی نگه می‌داشتند. قیام وقتی شروع می‌شود مردم تنگی شادیان - که

یکی از آثار باستانی در آن نهفته است و در گذشته جهت آبیاری نواحی مزارشریف سدی در آن ساخته بودند و به اثر خیانت حکومت محمد زایی نسبت به کشور و مردم بعدها از آن استفاده نمی‌شود. و سد هم از بین رفته به راه عبور و مرور تبدیل شده بود - به این تنگی کمین می‌گیرند. قوای دولتی از جانب مزارشریف می‌خواهد به چهارکنت برود، مردم بوتل‌ها را پر از تیل نموده با گذاشتن فتیله و آتش زدن، بالای تانک‌ها و نفربرها پرتاب می‌کنند. با سلاح سرد دستی مثل کارد، برچه، تبر بالای تانک‌ها می‌پزند و با کشتن افراد آن، تانک‌ها و موترها را به آتش می‌کشند. بدین سان و با این گونه شهامت و قهرمانی چهارکنت آزاد و پاکسازی می‌شود.

دولت روسی کابل که تاب مقاومت و درگیری را به خود نمی‌بیند از راه خدعه و نیرنگ وارد می‌شود. تعدادی از موسفیدان را جهت صلح و آتش بس به چهارکنت می‌فرستند تا مردم را فریب دهد و با این شیوه از گسترش قیام به سایر مناطق جلوگیری نماید. این موسفیدان اعزامی مردم را به صلح دعوت می‌کنند. سردی هوا، فقر و تنگدستی مردم را که از گرسنگی تلف می‌شوند، یادآور می‌شوند، تا شاید به نتایج مطلوب برسند، ولی موفق نمی‌شوند. یکی از آن موسفیدان اعزامی به خاطر صلح که در سال ۱۳۵۹ هم به چهارکنت جهت صلح آمده بود، قصه می‌کرد:

آن وقت (در ابتدای قیام) وقتی ما را دولت فرستاد، دولت سخت ترسیده بود و از این بابت کاملاً نگران بود و به ما گفته بودند که هر طوری شده مسأله را حل کنید. و اقوام خود را راضی بسازید که دست از جنگ بردارند. ما با هزاران ترس و لرز پا به چهارکنت گذاشتیم. دیدیم در هر گوشه و کناری «پیره‌دار» گذاشته ولی تفنگ‌هایشان عموماً همان تفنگ‌های کهنه و شکاری است. با عذر خواهی و معرفی خود به نزد فرمانده‌شان رفتیم. ما آنها را دعوت به صلح کردیم، آنها نپذیرفتند و یادآور شدند که چون ما به اساس انگیزه دینی که مخالف با رژیم کمونیستی است به قیام برخوایستیم و دولت



مخالف دین است، ما هیچگاه صلح و مذاکره نخواهیم کرد. چون می‌دانیم هر گاه ما صلح کنیم آنها به دره صوف فشار می‌آورند. جاهای دیگر که قیام صورت گرفته سرکوب می‌شوند. شگفتی در این بود که با وجود آن همه قاطعیتی که آنها داشتند ولی پیره‌داری که ما را تحت نظر داشت یک پاره آهن به دست داشت. گمان بردم سلاح است. اما وقتی خوب دقت کردم دیدم همان ساطوری است که با آن علف را خرد می‌سازند و به دست دیگر یک چوب دستی. ولی با روحیه‌ای قوی در کنار ما ایستاده بود. همواره با ما می‌گفت: بروید شما مزدور دولت هستید. ما بدون اینکه به نتیجه برسیم برگشتیم و بر حال قوم گریه می‌کردیم که نادان است سلاح ندارند و لذا نابود می‌شوند.

ولی برای بار دوم وقتی پا به چهارکنت جهت مصالحه گذاشتیم، اوضاع را کاملاً دیگرگون دیدم. چون پنج هزار مجاهد مسلح با سلاح‌های غنیمی صف کشیده بودند و قوای دولتی هم در گوشه دیگر قرار داشت. ما در وسط به مذاکره پرداختیم. آنها به ما قاطعانه جواب دادند که ما به هیچ وجه حاضر به صلح و مذاکره نیستیم. من در آن وقت اطمینان پیدا کردم که این مردم می‌توانند در برابر دولت مقاومت کنند. یکی دیگر از مجاهدین از زبان همین شخص قصه می‌کرد که دست مرا گرفت از جمع کمی دورتر برد. گفت: ما به شما اطمینان پیدا کردیم که می‌توانید آنچه از دست ما بیرون آید برای‌تان کمک می‌کنیم. ما آن روز به حال شما گریه می‌کردیم که شما نادان هستید، حالا می‌بینیم با سلاح پیشرفته مجهز هستید. به شما افتخار می‌کنیم. دشمن زبون است. ما را به زور فرستاده است. هر چه تصمیم خودتان است اجرا کنید.

این گوشه‌ای از شهادت مردم از زبان یک مؤسّفید داعی صلح بود که برایتان

یادآور شدم.

در تابستان ۱۳۵۸ که ۹ هزار نفر بالای چهارکنت حمله کرد، من هم در آن

جنگ حضور داشتم. با اینکه سه منطقه استراتژیک را دشمن گرفته بود و هاوان و توپهای خود را در آن نصب نموده بود، تانک‌ها هم سر تپه‌ها بالا آمده بود و گمان نمی‌رفت که اینبار بتوان اینها را از کوه پایین آورد، ولی با یک شهامت و صف ناشدنی همین مردم که نه دوره آموزش چریکی دیده و نه هم درس نظامی خوانده بودند، دو ساعت تمام سینه نخیز طرف قرارگاه دشمن پیشروی کردند و بدون اینکه دشمن خبر شود در شب بالای آنها حمله کردند. از اینکه قرارگاه‌ها از هم فاصله داشتند مردم تقسیمات شده بودند که همزمان هر سه پایگاه را تصرف کنند. ولی به نسبت دوری راه، پایگاه سوم از واقعه خبر شد. با اینکه هاوان و توپ هم داشت ولی پس از تصرف دو پایگاه اولی، پایگاه سوم هم به تصرف مجاهدین در آمد.

تعداد دو صد تن از این مزدوران در آن شب خون و درگیری تن به تن به هلاکت رسیدند و تعدادی هم موفق به فرار شدند. به این طریق سلاح جدید و پیشرفته کلاشینکوف و سیصد و سه بوز به دست مردم افتاد. یک شب در میان باز هم مردم حمله کرد و این بار حمله به کوه تخت‌خان صورت گرفت. باز هم مردم با سینه پیش رفتند. ساعت ۱ بعد از نیمه شب آنجا رسیدند و از میل تفنگ دشمن گرفتند و با چوب و دیگر وسائل آنها را کشتند و تعداد زیادی شان را از کوه پرت کردند و تعدادی هم در وقت فرار از کوه پرت شدند. در مجموع ۲۰۰۰ قبضه سلاح مختلف در این جنگ به غنیمت مجاهدین در آمد. این جنگ مقارن با کشته شدن تره‌کی و قدرت گیری امین بود که باز هم ۱۸ نفر از ریش سفیدان مزار شریف برای صلح آمدند که موفق نشده، برگشتند.

ما در این جنگ نابرابر ۹۰۰ تا ۱۰۰۰ تن از دشمنان را کشتیم، ولی خود ۳۵ شهید و ۶۰ نفر زخمی داشتیم. در سالهای ۵۹ و ۶۰ هم حملات مکرری از سوی روسها در این منطقه صورت گرفت که با مقاومت و فداکاری مردم روپرو شدند.



بنابراین چهارکنت، هم از لحاظ منطقه جنگی و استراتژیکی و هم از لحاظ منابع طبیعی کشور که در نواحی شمال وجود دارد و هم از اینکه با سرزمین تحت سلطه روسیه نزدیک می باشد، اهمیت دارد.

○ همانطوری که اشاره فرمودید منطقه چهارکنت از نظر قهرمانی های مردم آن نواحی، علیه دولت و روسیه و هم از نظر جنگهای داخلی که بعداً به وجود آمد از جمله خبرسازترین مناطق، پس از نواحی مرکزی است. لازم است بپرسیم علت و انگیزه این جنگهای خانمان سوز داخلی چه بوده و چطور شروع شد؟

● جنگهای داخلی عوامل متعددی دارد که این اختصاص به چهارکنت ندارد و در کل افغانستان مطرح بوده است. متنها در چهارکنت شدیدتر از دیگر جاها بوده که آن هم دلیل خاصی دارد که بعداً روشن می سازم. البته این مطلب را باید اشاره کنم در تمامی نقاط افغانستان از این گونه برخوردها پیش آمده، ولی دستهایی این برخوردهایی را که بین شیعیان به وجود آمده بزرگ ساختند و استکبار جهانی در علم کردن آن دست داشت. در حالی که به آن حد هم نبود که تبلیغات راه انداختند. با در نظر داشت وضعیت گذشته جامعه و مردم طبیعی بود که در انقلاب یک سلسله نارسائی هایی به وجود می آمد. چون نظریات مختلفی وجود داشت. در تمامی انقلابات این وضعیت وجود داشته و خواهد داشت. در الجزایر، فلسطین، لبنان و حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران این گونه درگیری ها وجود داشته است. پس افغانستان هم از این قاعده خارج نیست. مخصوصاً وقتی مبارزه مردمی است و

از سوی تشکیلات منظم رهبری نمی‌شود و هر کدام سلاح گرفته علیه دشمن به مبارزه برمی‌خیزد، احتمال این گونه برخوردها نسبت به انقلابات رهبری شده چند برابر است. با اینکه عموماً در انقلابات مذهبی، قومی و منطوقوی با در نظر داشت سطح پائین فرهنگ باعث درگیری‌ها می‌شود. ولی در افغانستان مسائل دیگری هم در شعله‌ور ساختن خانه جنگی‌ها دخیل بود.

و آن اینکه: قبل از وقوع کودتای مارکسیستی چهار تشکیلات منظم غیر مذهبی به صورت فعال در افغانستان فعالیت می‌کرد. دو تای این جریانها طرفدار روسیه بود (خلق و پرچم) و دو تای دیگر هم طرفدار چین (شعله جاوید و ستم ملی) گرچه اینها به نام افغانستان بودند، ولی به اساس طرح‌های استعماری ساخته‌ای خارج بودند و به همین منظور هم خط مشی روسیه و چین را دنبال می‌کردند. زیاد اتفاق افتاده زمانی که موضع روسیه و چین در سطح جهانی علیه هم خصمانه بود، اینها هم دست به گریبان هم شده‌اند و روزی که چین و روسیه مصالحه می‌کرده‌اند، اینها هم در صلح و آرامش با هم به سر می‌بردند. البته جریانات سیاسی - مذهبی هم در کشور وجود داشت، ولی فعالیت‌شان محدود بود و آن هم به خاطر این بود که دولت‌ها به مسلمانان اجازه فعالیت نمی‌دادند. در حالی که بر خلاف آن مارکسیست‌ها را تقویت می‌کردند.

به هر حال، وقتی روسها دست به کودتا زدند و احزاب چپی خلق و پرچم را به قدرت رسانیدند و با آن اعمال غیر انسانی خود از نگاه فکری و سیاسی مارکسیسم را برای یک قرن در افغانستان رسوا و مدفون ساختند. حساسیت علیه مارکسیسم به حدی زیاد شد که حتی پدران مسلمان حاضر شدند فرزندان مارکسیست خود را خود اعدام کنند. در چنین مواقعی بازار افکار مارکسیزم دیگر خریدار نداشت. از طرفی احزاب چپی طرفدار چین با این کودتا مخالف بودند. چون سیاست چین در این



اواخر به امریکا نزدیکتر است تا به روسیه. پس مزدوران هم ناچار شدند به پیروی از ارباب، با سیاست روسیه مخالف باشند و علیه آن دست به مبارزه زنند. ولی چگونه می توان در بین مردم که فرزندان خود را به جرم مارکسیست بودن می کشند، به نام مارکسیست به مبارزه آغاز کرد؟ پس ناچار شدند از آن شعار مارکسیستی که هدف وسیله را توجیه می کند کار بگیرند که همین طور هم شد.

چون هیچ ضرری نداشت که یک مارکسیست چهره عوض کند و در ظاهر از افکار الحادی دست بردارد و تظاهر به اسلام نماید. و هیچ گونه مانعی نیست که یک مارکسیست ده سال مسلمان دو آتشه شود و خود را به نام مسلمان معرفی کند، در حقیقت همان مارکسیست باشد که بوده، چه فرق می کند برایش؟ در ظاهر نماز بخواند، روزه بگیرد و هم ریش بگذارد و با این ترفند وارد صفوف مجاهدین شود؟ از نگاه مکتبی راه به روی شان کاملاً باز است و هیچ گونه قیوداتی وجود ندارد. بر خلاف اینکه در اسلام هیچگاه به یک رزمنده مسلمان اجازه نمی دهد، جهت نفوذ در تشکیلات های دشمن از مقدسات مذهبی و دینی اش دست بردارد، نماز نخواند و روزه به جا نیاورد. پس یک مسلمان هیچگاه نمی تواند مارکسیست شود در حالی که یک مارکسیست می تواند، به آسانی مسلمان شود زیرا از لازمه مارکسیست شدن، نماز نخواندن، روزه نگرفتن، شراب خوردن و ده ها رذالت دیگر است که هر گاه یک انسان انجام دهد، دیگر کرامت و شرافت انسانی در او باقی نمی ماند.

بنابراین مارکسیست های چینی به دستور بادران خارجی خود به تظاهر اسلام پرداختند و خود را مسلمان معرفی کردند. در نواحی شمال بدبختی از آنجا شروع شد که در جنگ سال ۱۳۵۸ که قبلاً اشاره کردم، مردم چهارکنت ۶۰ زخمی داشتند در حالی که از دکتور و درمان خبری نبود. در این هنگام تعدادی شعله ای پیدا شدند به نام اتحاد جبهه متحد ملی و در ظاهر یک پسوند اسلامی هم اضافه کرده بودند. در مرام

نامه خود نوشته بودند که حکومت موقت اسلامی تشکیل می‌دهیم و باید به دور از مسأله اعتقادی و فلسفی نیروهای مبارز با هم متحد شوند. تعدادی از اعضای آن داکتر بودند که به تداوی مجروحین پرداختند و بدین وسیله توانستند بین مردم موقعیت یابند. پس از آنکه مرامنامه و اهداف اینها از سوی علمای منطقه درک شد که اینها همان شعله‌ای‌های قدیمی‌اند، مردم اینها را جواب دادند که ما به هیچ وجه شما را قبول نداریم. چون اینها قول سلاح و دوا را نیز به مردم داده بودند.

شعله‌ای‌ها تصمیم گرفتند یک سلسله تسلیحاتی را که در اثر نفوذ بین دولت به دست آورده، در مناطق آزاد شده منتقل کنند و جبهه باز نمایند. داستان جبهه کچالو که در شمال مشهور است از این قرار بود که اینها تعدادی سلاح را در سطح موتر جاسازی کرده و بعد کچالو روی آن ریخته بودند. در نواحی شولگره و چهارکنت تعدادی خوانین را خریده بودند تا جبهه باز کنند که این واقعه در سال ۱۳۵۹ اتفاق می‌افتد. ولی مجاهدین مسلمان منطقه اینها را تحت نظر می‌گیرند و سپس مورد بازرسی قرار می‌دهند که خوش بختانه چهره‌شان افشا می‌شود و کتب مارکسیستی‌شان به دست مردم می‌افتد. بدین سان جبهه کچالو به دست مردم تار و مار می‌شود. ولی شگفتی مسأله در این بود که علی‌رغم اینکه ما هم نوار اعترافی را داشتیم که اینها به مارکسیست بودن اعتراف کرده بودند و همچنین اینکه در چنین دوره نظامی را گذرانده‌اند، باز هم مکرر جبهات اسلامی اینها را تأیید می‌کردند و ۱۸ جبهه مجاهدین اینها را به نام مسلمان معرفی کردند، جبهات کندوز، خان آباد مرتب نامه می‌فرستادند که شما چرا بچه‌های مسلمان را گرفته‌اید. ما وقتی به عمق فاجعه پی بردیم که دریافتیم اینها در قلب مجاهدین نفوذ کرده‌اند. نفوذ اینها بیشتر در بین دو گروه حرکت اسلامی و حرکت انقلاب اسلامی بود. اینها به حدی پافشاری کردند که ما مجبور شدیم به خاطر جلوگیری از درگیری این ۱۸ نفر را آزاد کنیم. البته ۵ نفر از



این گروه کشته شده بود. جالب اینجا بود که قومندان نظامی حرکت در چهارکنت در آن زمان برادر یکی از این پنج تن را کشته بود و اصلاً از منطقه هم نبودند.

اینکه چطور اینها آمده در چهارکنت سرمایه گذاری کردند، مسأله‌ای است که قبلاً یادآور شدم و اینجاست که به طور قطع می‌توان گفت عامل اصلی درگیری‌های داخلی چه در بین تشیع و چه در بین تسنن، در قدم اول مسأله چپی‌های چینی است. زیرا در همان زمان بین حزب و حرکت در کندوز و خان آباد درگیری‌های سخت به وجود آمد که از اثر نفوذ همین شعله‌ای‌ها بود. در قدم دوم عامل درگیری‌ها جنبه ملی پدر وطن است و این هم سر دراز دارد.

اول: همانطوری که اشاره شد روسها به حدی ناشیانه رفتار کردند که حتی در سراسر افغانستان هیچ کس طرفدار روس نماند. زیرا یک خانواده‌ای که فقط ۲۰ تا ۳۰ گوسفند داشت، تمام اعضای آن را به نام فیودال گرفته زندانی و اعدام کردند و یا کسی که چند جریب زمین داشت به نام فیودال دستگیر می‌شد. خوانین و سرمایه‌داران که از نگاه وضع زندگی خوب بودند و در معرض خطر قرار داشتند ناچار از ترس جان در کنار ملت قرار گرفتند و از اینکه تعدادی اسلحه کهنه داشتند خود به خود موقعیتی در انقلاب کسب نمودند. و هر گاه به آغاز قیام توجه داشته باشیم بسیاری از خوانین قومندان قیام و مقاومت بودند. ولی روسها که سالها تجاری در این کار داشتند، کمی از شعار خود که ضدیت با سرمایه داران و فیودالیسم بود عقب نشینی کردند.

به خصوص این مسأله در زمان ببرک رونق یافت و اعلام گردید که سرمایه‌های غصب شده دوباره به صاحبان آنها مسترد می‌گردد. زمین‌های توزیع شده نیز به خود ملاکین تعلق می‌گیرد. با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران امید خوانین از اسلام قطع شده بود. چون نظام جمهوری اسلامی هم اعلام داشت که اموال حرام و غیر مشروع غاصبان را مصادره می‌کند و از اصلاحات ارضی سخن به میان آمد.

مجاهدین مسلمان افغانستان که مرتب رادیو جمهوری اسلامی را گوش می کردند طبعاً تحت تأثیر قرار گرفتند. می گفتند که هم مخالف مارکسیسم و هم مخالف سرمایه داری اند. سرمایه داران به این فکر افتادند که هر گاه انقلاب اسلامی به پیروزی برسد، باز هم سرمایه باد آورده را از ایشان می گیرد و حالا که روسها عقب نشینی کرده بهتر است به طرف روسها بروند. چون از اول هم به اساس عقیده قیام نکرده بودند. بلکه از ترس جان به صف قیام کنندگان قرار گرفته بودند. طرح جبهه پدر وطن که در اروپای شرقی به پیروزی رسیده بود، در افغانستان هم تا حدودی موفق از آب درآمد. خوانین و اربابان مخفیانه با روسها تماس برقرار کردند و پولهای کلانی هم دریافت داشتند. در بدل آن جنگهای خانمانسوزی را در مناطق آزاد شده به خصوص مناطق مرکزی راه انداختند که کشتمند صدر اعظم رژیم کابل خود ادعا دارد که ما بودیم که جلوی مردم را گرفتیم تا کابل را به خطر نیندازند. در مسأله سمت شمال هم خوانین دست داشتند و به دستور روسیه گام برداشتند.

**دوم:** ما اسناد و مدارک فراوان داریم که افراد پدر وطن و دولتی ها به سراغ گروه های بی در و پیکر می رفتند که نه معیار اسلامی در آن بود و نه ضابطه تشکیلاتی داشتند و فقط به نام اسلامی بودند. به طور مثال در نواحی شمال می توان از چهره هایی چون حاجی غلام محمد خان چمتال، نام برد که هم ولسوال دولت بود و هم کارت حرکت اسلامی را توزیع می کرد. هم به مجاهدین حرکت خط راه داری می داد هم به دولتی ها. وقتی از سوی مجاهدین زخمی شد و پای او نیاز به عمل جراحی یافت، در روسیه جراحی و تداوی و دوباره به همان سمت قبلی یعنی ولسوال دولت و نمایندگی حرکت در چمتال مقرر گردید. چهره دیگر حاجی رسول داد پسر توره برتو است که کارت خلقی داشت و دائم در جلسات رژیم کابل شرکت می کرد و هم نماینده حرکت اسلامی در مزار شریف بود. حاجی غلام حسین خان



علی چوپان عضو جبهه ملی پدر وطن وقتی ضابطی از سوی حزب و یا جمعیت اسیر می‌گردد او به چهارکنت می‌آید واسطه می‌شود تا این مزدور روسیه آزاد گردد. اینها همه عواملی بودند که دست به دست هم داده تیشه به ریشه اسلام و انقلاب زدند.

سوم: عامل دیگر درگیری‌ها غرب بود. زیرا اگر هم مخالفتی بین شرق و غرب وجود داشته باشد، ولی در چند چیز با هم موافقت می‌کنند. یکی مهار کردن انقلاب اسلامی است. گرچه امریکایی‌ها و غربی‌ها و اروپایی‌ها و باقی استعمارگران سر غارت منابع طبیعی و اشغال افغانستان با روسیه مخالف‌اند. ولی در این هدف که روسها می‌خواهند انقلاب اسلامی را خفه سازند با روسها هم عقیده و هم هدفند. زیرا کارتر رئیس جمهور سابق امریکا در خاطرات خود گفته است که از تجاوز روسها به افغانستان اطلاع داشته. یعنی در واقع تجاوز روسها به خاک افغانستان روی یک توافق جهانی صورت گرفته است. مسأله دوم جلوگیری از نفوذ انقلاب اسلامی ایران به سایر کشورها بوده که در این طرح نیز روس و امریکا با هم موافقت می‌کنند. هر گاه انقلاب اسلامی در افغانستان به پیروزی برسد، طبیعتاً اثراتی به روحیه ملت‌های تحت سلطه روس هم وارد می‌آورد و همچنان در کشورهای تحت سلطه امریکا هم اثر می‌بخشد. اینجاست که امریکایی‌ها هم فرصت را از دست نداده و دست به سرمایه گذاری‌های بزرگ زدند. به طور مثال برنامه رادیو دری را افزایش دادند و به طور گسترده از نگاه فرهنگی تلاش می‌ورزند و علناً اظهار می‌دارند که به مجاهدین افغانستان کمک‌های پولی و تسلیحاتی می‌کند تا با این کردار خود، توجیه برای تجاوز روسها که می‌گویند در افغانستان مداخله خارجی است درست کنند. علاوه بر آن در جنگ افروزی‌ها دست امریکا به خوبی مشاهده می‌شود. به طور مثال در همان سمت شمال باز هم سلاح اتحادیه که از سوی امریکا بود، سرازیر شد و بدون شک در شعله‌ور ساختن جنگ مؤثر واقع شد.

**چهارم:** عامل دیگر درگیری جمود فکری و خصلت ارتجاعی است که باز هم ناشی از تفکرات غرب بوده که بدبختانه در جوامع اسلامی نفوذ کرده است. حتی در مجامع روحانیت و مراجع تقلید هم نفوذ داشت. و در بین کسانی که با مارکسیسم مبارزه می‌کردند از غرب جانبداری می‌نمودند. و این خصلت ارتجاعی با شهادت و قاطعیت امام تا حدودی در ایران اسلامی پس از پیروزی از بین رفت. و آن شعار که سیاست از دیانت جداست دیگر خریدار ندارد. ولی در افغانستان که این کشاکش فکری پس از وفات مرحوم حکیم و مطرح شدن مرجعیت امام به وجود آمده بود و پیروان امام طرفدار مبارزه بودند و طرفداران خوئی مخالف مبارزه، همچنان ادامه داشت.

امام خود مبارزه می‌کرد و طرفداران او نیز دست به مبارزه زدند. ولی جناب آقای خوئی زن شاه را در حضور خود با آن همه کثافت کاری‌هایش پذیرفت و با او ملاقات کرد. در رابطه با جنگ ایران و عراق سکوت نمود و در واقعه شهادت بزرگ مرد عصر و زمان شهید آیه‌الله صدر همچنان به سکوت خود ادامه داده این گونه برداشت‌ها باعث گردید تا کشیدگی به وجود آید. خوانین هم با چسبیدن به گروه طرفدار آقای خوئی با هماهنگی عوامل دیگر روزگاری را به وجود آوردند که همگان شاهد آن بودیم.

○ نظرتان درباره اقدامات فقیه عالیقدر مبنی بر دستورات

سازنده‌شان راجع به عدم درگیری گروه‌ها و ایجاد جبهه واحد

ضد استکباری چیست؟

● نفس آتش بس و عدم درگیری که فقیه بزرگوار مطرح ساختند، موضع



درست و بجایی بود، مخصوصاً در آن شرایط که عوامل فراوانی وجود داشت که باعث درگیری‌ها شده بود، ایشان مطرح ساختند و تا حدودی موضوع کاملاً روشن گردید. یکی از مسائلی که در طرح فقیه بزرگوار به آن اشاره شد مسأله رهبری بود که قبلاً راجع به مرجعیت شیعه در افغانستان به آن روشنی انداختیم. مسأله دیگر خودکفایی و استقلال گروه‌ها و احزاب بود که سیاست خارجی را روشن می‌ساخت و همچنان مسأله تفاهم با برادران اهل سنت بود که واقعاً طرح حیاتی و سازنده‌ای است. درباره نقش طلاب جوان و دانشجویان مسلمان هم مطالبی ارائه دادند که در مجموع می‌توان گفت طرح و دستورات سازنده و سودمندی به حال انقلاب و ملت مسلمان و مظلوم ما بود.

اما متأسفانه در عمل تعدادی از این گفته‌های با ارزش سوء استفاده کرده، مسائل را وارونه جلوه دادند. با اینکه تمامی احزاب از فرمایشات فقیه عالیقدر به شدت استقبال کردند، ولی در عمل عکس آنچه را می‌گفتند به اثبات رساندند و اثرات خوب آن را خنثی نمودند. سر منشاء و سرچشمه این اختلافات خود ایران است. زیرا در ایران یک سلسله برخوردها و اختلافات وجود دارد که در خارج از ایران در مسأله افغانستان و حتی جهان اسلام اثر می‌گذارد. قربانی موضع‌گیری‌های خصمانه اینها در ایران، ملت مظلوم افغانستان و سایر ملل اسلامی جهان می‌گردد.

○ راجع به هیئت اعزامی که به تاسی از فرمایشات فقیه عالیقدر به داخل افغانستان رفت و برگشت نمودند و انتظار فراوان می‌رفت تا هر چه زودتر نتایج کارشان را به اطلاع عموم برسانند، اما از قرار معلوم خیلی آهسته پیش می‌روند، علت چیست؟

● از آنجائی که این هیئت به نام بیت آیه الله به داخل افغانستان رفته بودند، طبعاً مجاهدین و مهاجرین و ملت مظلوم افغانستان از آن انتظار بالایی داشتند. چنانچه گزارشات رسیده حاکی از آن است که از این هیئت به خوبی استقبال هم شده است. ولی ترکیب هیئت کاملاً نادرست بود و علت آن باز هم ناشی از اختلافات درونی ایران بود. لهذا هیئت نمی توانست آنچه را به نفع اسلام و مسلمین است انجام دهد.

به طور مثال احزاب قبل از اعزام هیئت با همدیگر نشستند و پس از شور و مشورت روی این مسأله توافق نمودند که باید هر گروه دو نفر نماینده در اعضای هیئت داشته باشند. در بین اعضای هیئت افراد بی طرف باید وجود نداشته باشد. ولی وقتی هیئت به داخل فرستاده شد، بدون رأی و نظر و نماینده احزاب بود. جالب اینجا بود که ۲۵ - ۳۰ نفر را به عنوان بی طرف فرستادند که در حقیقت نه تنها بی طرف نبودند، بلکه افراد سالم و صالح هم در بین شان وجود نداشت. زیرا بیشتر این افراد به اصطلاح بی طرف کسانی بودند که در ایجاد جنگهای خانمانسوز داخلی و نفاق بین ملت نقش عمده را بازی کرده بودند. رسوایی شان به حدی رسیده بود که دیگر جای پایی در داخل افغانستان نداشتند. علاوه بر این ترکیب ناهمگون، مسأله دیگری نیز قابل یادآوری است. نهادهای انقلاب اسلامی ایران که ذی دخل در مسأله افغانستان می باشند که باز هم بین شان اختلاف وجود داشت و تعدادی در هیئت نماینده داشتند و تعدادی هم اصلاً نماینده نفرستادند. و یک واقعیت تلخ تاریخی را باید واضح سازم که متأسفانه ۵۰٪ نابسامانی و گرفتاری های مردم تشیع افغانستان در جریان انقلاب زیر پای نهادها و عملکرد برادران ایرانی دست اندرکار انقلاب اسلامی افغانستان است و ۵۰٪ دیگر مربوط به نابسامانی های خود احزاب و نارسائی جامعه عقب افتاده خود ماست.



از روزی که انقلاب اسلامی در ایران به پیروزی رسید تا حالا یک سلسله اختلافات در بین نهادهای ایران وجود داشته و دارد و این مسأله بعدها رشد نموده و در نهضت‌ها و به خصوص در انقلاب اسلامی افغانستان تأثیر گذاشت. وضع انقلاب ما شباهت تام و تمام به انقلاب فلسطین دارد با این تفاوت که بدبختی فلسطین از ناحیه کشورهای منطقه عربی است و بدبختی تشیع افغانستان از ناحیه نهادهای ایران. در فلسطین سوریه، لیبی، اردن، مراکش، مصر، رژیم سعودی، عراق و... برای خود گروه و حزب دارند و هر وقت سر پاره مسأله کشوری و منطقه‌ای به دستور استکبار با هم اختلاف پیدا می‌کند، میدان تبارز فلسطین و مردان فلسطینی است و آنها را به جان هم می‌اندازند و از کشته شدن و کشتن فلسطینی‌ها لذت می‌برند. و هر وقت اختلافاتشان ختم گردد، اعلام آتش بس می‌کنند و دم از صلح و آشتی به میان می‌آورند. کسانی که در مبارزات ملت فلسطین به مطالعه و تحقیق پرداخته‌اند به خوبی می‌دانند که روزگاری احزاب طرفدار سوریه با عراق می‌جنگیده است و روزی هم طرفداران لیبی با مصر... مردم تشیع افغانستان هم قربانی تاخت و تاز سیاست کاران ایرانی شده و هر سیاست کار ایرانی در هر نهادی که قرار دارند احزاب شیعی افغانستان را بین‌شان تقسیم کرده و لجام‌شان را به دست گرفته‌اند.

نه تنها به تصاحب احزاب قناعت نکرده‌اند بلکه حتی خود در افغانستان حزب و گروه به وجود آورده‌اند و سخت پافشاری دارند که احزاب دست ساخت خودشان رشد و نمو کند. اینجاست که کار مثبت در انقلاب افغانستان به خصوص در گروه‌های شیعی از سوی ایران انجام نگرفته و زد و خورد بین نهادها و احزاب وابسته به آن همچنان وجود دارد. هر نهاد کار خود و گروه مورد نظر و یا دست ساز خود را خوب می‌گوید و دیگران را محکوم می‌کند. در مسأله اعزام هیئت هم تعدادی از نهادها از نگاه سیاسی مخالف اعلام رادیوئی آن بودند و تعدادی هم سخت روی آن

پافشاری می‌کردند. آنهایی که موافق هیئت بودند بیشتر از موضع یک گروه‌الی دو گروه حمایت می‌کردند. لذا علی‌رغم تمامی خواب و خیال ملت از پیشرفت و موفقیت این هیئت از آنجایی که اختلاف در مرکز بین خود نهادهای ایران بود، کار هیئت به جایی نرسید. نه تنها کار هیئت مثبت نبود که مشکلات فراوان به بار آورد که در آینده روشن می‌شود.

گذشته از مسائل فوق‌نماینده‌ای که فقیه عالیقدر به عنوان سرپرست هیئت به داخل افغانستان اعزام داشت، یکی از آقایان قضات دادگستری ایران بود که یک کلمه هم از مسائل افغانستان نمی‌فهمید و کاملاً از اوضاع افغانستان بی‌اطلاع بود. بنابراین با اینگونه ترکیبات و آن وقت کمی که هیئت در افغانستان شرف حضور داشتند، درک مسائل پیچیده قومی، مشکلات اجتماعی - سیاسی که دست استکبار جهانی هم آنجا کار می‌کند، چندان هم ساده و آسان نبود؛ با این حساب اصل طرح جالب و قابل ستایش است. ولی برنامه ریزی و اجرای طرح کاملاً نادرست بود و نتیجه مطلوب به انقلاب و ملت به جا نگذاشت.

○ از اینکه تعدادی از گروه‌ها استفتاء ترتیب دادند و گروه شما در این استفتاء نامه مهر و امضاء نکرد، شما عدم موافقتتان در مهر کردن استفتاء را چگونه توجیه می‌کنید؟

● راست مسأله این است که استفتاء از سوی گروه‌ها نبود. اولاً: ما از اصل قضیه اطلاع نداشتیم و شاید خیلی‌ها همین‌طور بوده باشد، بعد وقتی تحقیق کردیم روشن شد که استفتاء از سوی کسانی ترتیب یافته که از پشت پرده در مسائل افغانستان دست به کاراند و می‌خواهند در افغانستان حساب و کتاب داشته باشند



و گروهی که فردا بتوانند موقعیت خود را حفظ کنند. اینها از اعلام دستورات فقیه عالیقدر و رفت و برگشت هیئت اعزامی می‌خواستند سوء استفاده کنند. زیرا می‌خواستند رسوائی ناشی از عملکردشان را تحت پوشش این کار و جو سازی‌های تبلیغاتی پنهان سازند. لذا استفتاء ترتیب دادند به زور و تهدید امضاء و مهر برخی را گرفتند تا وانمود سازند که احزاب کسب تکلیف می‌کنند تا به دنبال این قضایا فقیه عالیقدر صحبت کند و گروه‌ها را دعوت به وحدت کند و این کار بهانه شود تا آقایان احزاب را به اجبار منحل ساخته گروه جدید مورد نظر را به وجود آورند. یک همچو طرحی پشت این استفتاء وجود داشت که ما کشف کردیم.

اینها با این کار این طور نتیجه می‌گرفتند که احزاب افغانستان از نگاه اندیشه سیاسی ضعیف می‌باشند و خوب درک ندارند. باید برای‌شان طرح ریخت و بالای‌شان تحمیل کرد. از اینکه می‌دانستند ما مخالفت می‌کنیم صبر کردند تا نزدیک عمل نشده ما را خبر نساختند. وقتی هم با ما در میان گذاشتند یک اولتیماتوم تعیین کردند که در ظرف چند ساعت باید امضاء کنیم. با اینکه دیگران امضاء کرده بودند، ولی سازمان پیشنهاد کرد که باید مسأله بررسی شود. ما خود ما جریان سیاسی هستیم و اگر صلاح بدانیم خود استفتاء می‌کنیم. گفتیم بابا در کجای ولایت فقیه است که آدم الزاماً استفتاء کند. در کجای مرجعیت این مطلب نفهته است که به زور استفتاء شود. انسان وقتی در مسأله‌ای گیر ماند از مرجع سؤال می‌کند نه اینکه مسأله‌ای از قبل روشن باشد و نیازی به سؤال نباشد. کسی به زور وادار به استفتاء کند.

ما از روزی که جنگ را علیه روسیه و مزدوران او آغاز کردیم تا امروز هشت سال می‌گذرد و حالا هم روسها داخل خاک ما است و هیچ گونه مشکلی پیش نیامده مسأله روشن است با روس می‌جنگیم، کسی حق ندارد از ما سلب اراده و فکر کردن نماید. لذا ما گفتیم حالا ما مشکل نداریم و لازم ندیدیم که استفتاء را مهر کنیم. ما این

مسأله را توهین به سازمان و به ملت افغانستان می‌دانستیم. زیرا در اینجا دو کانال وجود داشت و در یکی که هیئت اعزامی به داخل بود، سازمان عضو آن بود و این هیئت رفته گزارشی آورده بود، اینها باید استفتا می‌کرد که متأسفانه استفتا ارتباطی به هیئت نداشت. و هیئت که باید کسب تکلیف می‌کرد اصلاً از قضیه اطلاع نداشت. اگر مسأله را جدای از هیئت به پای احزاب ختم می‌کردند، پس لازم بود احزاب قبل از مهر و امضاء با هم جلسه می‌کردند، شور و مشورت می‌نمودند که این کار هم نشده بود. پس هیچ‌گونه راه معقول برای امضاء آن وجود نداشت.

اینکه فقیه عالیقدر نظرشان را اعلام داشتند از حسن نیت و دلسوزی‌شان به مسائل اسلام و ملت مظلوم افغانستان است. و در نوشته‌شان این نکات به چشم می‌خورد که آتش بس لازم و ضروری است و باید رعایت کنید که این مطلب قبلاً هم گفته شده بود و سازمان آن را قبول داشت و با هیئت هم برای بررسی به داخل نفر فرستاده بود و تا حالا هم از این دستورات اطاعت می‌شود. مسأله بعدی حفظ وحدت کلمه و دوری از حساسیت گروهی بود. این طور فهمیده می‌شد که دعوت به وحدت شده نه خراب کردن گروه‌ها و ایجاد تشکیلات جدید که البته لفظ عام شیعه و سنی هم مطرح شده بود. از آنجایی که شیعه و سنی را مطرح کرده از قرائن بر می‌آید که مسأله الزامی و فتوا نباشد. چون می‌دانند که آنها (برادران اهل سنت) مقلد نیستند. لذا از نگاه خط سیاسی اسلام این کار را انجام داده است و بالفرض اگر اینجا مسأله فتوا هم مطرح باشد، مسلماً برای کسانی خواهد بود که کسب تکلیف کرده و جواب شنیده است.

سازمان در اینجا با قاطعیت اعلام داشت حالا که احزاب استفتاء کرده‌اند و فقیه عالیقدر هم نظر داده گروه‌های استفتا کننده اتحاد کنند، چون تکلیف‌شان روشن شده و ما در این مسأله شک داریم که آیا ما که استفتا نکرده‌ایم فتوا ما را نیز شامل



می شد یا خیر؟ بعداً ما جداگانه کسب تکلیف می کنیم که آیا نظرشان وحدت کلی است، ما را هم می گیرد یا خیر؟ اگر مسأله این طور بود وقتی گروه ها اتحاد کردند نوبت ما می رسد که البته یک سلسله توضیحات هم وجود دارد که باید داده شود از قبیل طرد عناصر نفوذی روس و... ما با آن شرایط آمادگی وحدت داریم که متأسفانه کسانی که کسب تکلیف کرده بودند، عمل نکردند.

○ این یک امر مسلم است که هیچ گروه ادعای اختلاف ندارد.

همگی از وحدت حرف می زنند به نظر شما وحدت بین گروه های شیعه روی چه معیار باید صورت بگیرد و همچنان وحدت و هماهنگی کلی بین تشیع و تسنن بر اساس چه قاعده ای می تواند استوار گردد.

● البته در این مورد ما مکرر مواضع سازمان را اعلام داشته ایم و آن معیار اعلام شده، مورد توافق تمامی اعضای سازمان است. زیرا معیار عام بوده و هم مورد قبول برادران اهل سنت است و هم مورد قبول برادران اهل تشیع. ما معتقد هستیم که هر گاه شرایطی به وجود آید و معیارهای وحدت مورد عمل قرار گیرد بدون شک وحدت اساسی و توافق فکری به وجود خواهد آمد. معیار سه گانه برای وحدت اعلام شده عبارتند از:

۱) اسلامی بودن گروه ها: گروه هایی که با آنها بنای وحدت می ریزیم، باید اسلامی باشند و اسلامی فکر کنند. لذا با گروه هایی که هر چند مبارز باشند و در افغانستان علیه روسیه مبارزه کنند ولی اسلامی فکر نکنند، ما نمی توانیم با آنها وحدت کنیم و آنها از نظر ما و ملت مسلمان ما مردود است.

۲) استقلال گروه: استقلال مهم‌ترین مسأله در کل جهان و به خصوص در افغانستان مظلوم است و ملت مسلمان در طول مبارزات چند ساله خود علیه روسیه و در تاریخ‌شان خط وابستگی را نفی کرده و همیشه ضد وابستگی خارجی گام برداشته‌اند. لذا گروه‌هایی که از نگاه فکری - سیاسی - اقتصادی و نظامی وابسته باشند، ما با ایشان طرح وحدت نداریم و ملت ما نیز آنها را قبول ندارند.

گرچه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران این قاعده در جهان حاکم بود که نهضت‌ها و احزاب مخالف شرق از غرب کمک دریافت می‌کردند و گروه‌های مخالف غرب به فرماندهی شرق مبارزه می‌کردند، ولی پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی [ره] تمامی معیارهای جهانی را دگرگون ساخت. و اسلام خود به عنوان قدرتی در جهان حاکم گشت. لذا معنی ندارد که باز هم نهضت‌های اسلامی وابسته به این و آن باشند. کفر امت واحده است. اسلام هم امت واحده، پس کفر شرقی و غربی امریکائی و روس برای مسلمانها یکی است. بنابراین ما با گروه‌هایی وحدت خواهیم کرد که از هر نگاه استقلال داشته باشند.

۳) تشکیل امت واحده اسلامی: یکی از اهداف ما در طرح وحدت تشکیل امت واحده اسلامی است. زیرا همگان می‌دانیم که استکبار جهانی برای ضربه زدن به اسلام و تضعیف مسلمانان، مسأله ملی‌گرایی را در جوامع مسلمین به وجود آورده‌اند تا با پارچه پارچه کردن امت اسلام همیشه، بهتر به مقاصد شومشان نایل آیند.

لذا هر گروه و حزبی که به اساس خط ملیت و ملی‌گرایی وارد میدان شود و وحدت اسلامی، امت واحده اسلامی و رهبری واحده اسلامی را قبول نداشته باشد ما با ایشان طرح وحدت نداریم و چنین گروه‌هایی در بین ملت مسلمان جا نداشته و نخواهد داشت. با این حساب هر حزب و گروهی که سه معیار فوق را دارا باشد ما با



ایشان می‌خواهیم اتحاد کنیم. فرق نمی‌کند که این احزاب شیعه باشند یا سنی. فقط پیش ما معیارهای وحدت در این زمینه با ارزش است.

○ همانطوری که از گوشه و کنار شنیده می‌شود، بیشتر شما را متهم به عدم انعطاف‌پذیری در مورد اتحاد گروه‌ها می‌کنند و شما را به عنوان قدرتی معرفی می‌کنند به خصوص اینکه شما در مورد گذشته برخی گروه‌ها سخت‌پافشاری می‌کنید، با اینکه همه می‌دانیم اسلام عذر مجرم را می‌پذیرد. یعنی توبه را قبول می‌کند. پس شما روی چه منظور به حرف اول‌تان پافشاری دارید؟

● واقعیت چیز دیگری است و این از شیطنت استکبار است. با ایجاد جو تبلیغاتی نصر را به عدم اتحاد متهم می‌نماید. در حالی که بیشتر از هر گروه نصر برای وحدت تلاش داشته است. مکرر جلساتی در مورد وحدت داشته، اعلامیه‌ها و سخنرانی‌ها داشته تا وحدت مسلمین حفظ شود، وحدت احزاب و گروه‌ها در داخل حفظ شود.

و اما در مورد پافشاری ما درباره گذشته فلان جریان و عملکردها و موضع‌گیری‌هایشان چه در داخل و چه خارج. یک واقعیت است. وحدت لفظی در دنیا ارزش ندارد و بر فرض کسی بیاید بگوید انسانها چون همه بشوند از هر نگاه با هم یکی هستند. اسلام، مسیحی، یهودی، مارکسیست، بودایی همه یکی است. این حرف بی‌معنی خواهد بود. چون با ارزش‌های مکتب که تفاوت‌هایی ایجاد می‌گردد. پس آنچه ارزش دارد مکتب و اعتقادات مکتبی است. بنابراین وقتی مشکلات و ریشه‌های

اختلاف ارزیابی می‌گردد باید بررسی شود که در طول هشت سال انقلاب چه عملکردهایی از گروه‌ها دیده شده. اگر این قضیه مورد بررسی قرار نگیرد ممکن است بعداً انقلاب ضرباتی سخت را از همین ناحیه متحمل گردد. زیرا در این اختلافات و درگیری‌های خانمانسوز، مائوئیست‌ها، پدر وطنی‌های روس، امریکایی‌ها و عناصر فاسد و مفسدین به اخلاق جنسی دست داشتند و دارند و هر گاه این قضیه ارزیابی نگردد، انقلاب از مسیر اصلی خود خارج می‌شود و معنی اتحاد بدون بررسی، در شرایط کنونی، اتحاد با چین و امریکا و روسیه است و اگر اتحاد هم نباشد سازش با آنهاست و این کار به ضرر اسلام بوده و مسلماً این شعار گذشته را صلوات به نفع روس و امریکا و چین می‌باشد.

این گونه حق کشی باعث می‌شود که در آینده هم عناصر نفوذی دشمن همچنان در بین مجاهدین حضور داشته باشند. ما به آنچه در کم و کیف آن علم داریم خود را مسئول می‌دانیم که در برابر آن مقاومت و پافشاری کنیم. و این کار به هیچ وجه مخالفت با اتحاد نخواهد بود. ما اتحاد با معیار و متد اسلام و مکتب را خواهانیم نه اتحاد بی معیار را.

اینکه شما می‌گوئید اسلام عذر هر مجرم را می‌پذیرد، کاملاً اشتباه بوده و مسأله این طور نیست که هر کسی جنایت کرد، بعد عذر بخواهد و اسلام آن را بپذیرد. ممکن است از نگاه حق الله یک سری مسائل را در حکومت اسلامی بپذیرند ولی حق الناس را هیچ کس نمی‌تواند نادیده بگیرد و عذر را بپذیرد. در متون اسلامی آمده حق تعالی تا وقتی که مظلوم از ظالم و از آن کس که حق او را ضایع کرده راضی نشود، راضی نمی‌شود. در این هشت سال بر اثر عملکرد گروه‌ها چه خونهایی که ریخته نشده و چه حقوقی که پامال نشده. خانه‌های مردم خراب شده و صدها زن بیوه و صدها کودک یتیم شده. چه کسی حق دارد به نمایندگی از ملت عفو و بخشش کند و



از این مسائل بگذرد؟ مسأله در این است که وقتی عذر یک مجرم پذیرفته می شود که اطمینان پیدا شود که در آینده باز هم جنایت صورت نمی گیرد و عناصر ناپاک که دست شان به خون مردم بی گناه آلوده است تصفیه می شوند. دیگر در صفوف مجاهدین از این گونه افراد نمی باشد. نه اینکه به محضی که بگویند توبه می کنند اشتباه کرده اند و در عین حال افرادی را که جنایت کرده به دادگاه تحویل ندهند باز هم عذر پذیرفته شود. این گونه مسائل تا کنون در هیچ جای دنیا و در هیچ تشکیلات و دادگاهی که مجرمین را بدون کدام تأدیب پذیرفته باشند، ما سراغ نداریم که حالا ما با پافشاری خود راجع به محاکمه آن خلاف رفته باشیم.

ندامت و پشیمانی از گناه و توبه در اسلام هست، ولی از خود جا دارد. زیرا برخی گناهان است که حتی توبه نمی تواند عامل آن را پاک کند مگر اینکه او را نابود کنند. مثلاً کسی نعوذ بالله زنا کرده و اعتراف دارد و توبه هم می کند. ولی تا او را حد نزنند توبه جایی را نمی گیرد. باید حد زده شود و هر گاه زنا محصنه باشد تا او را نکشند پاک نمی شود. حالا هم که در طول انقلاب تعدادی به ناموس مردم تجاوز کرده حق مردم را پامال کرده چه کسی جرأت دارد به نمایندگی از مردم این جنایتکاران را بپذیرد و از کجا معلوم که این ندامت واقعی باشد و در آن خدعه و نیرنگ به کار نرفته باشد.

○ البته لازم نبود که این کاه گنده را به باد دهیم. ولی از اینکه استعمار نمی خواهد ملتها به صلح و صفا زندگی کنند، پس نظرتان درباره مسأله پشتونستان و سرحدات آزاد چیست؟ چرا به این مسأله اینقدر دامن زده می شود و به خصوص در شرایط فعلی که نجیب مطرح شده و او هم از

### نواحی مرزی است؟

● از دیرگاه سر مسأله افغانستان بین روس و انگلیس رقابتهای شدیدی وجود داشته که هر کدام قصد تصاحب این سرزمین حایل را داشتند. چون در آن زمان انگلیس به خاطر اشغال هند همسایه جنوبی افغانستان محسوب می‌گردید و روسها هم به خاطر اشغال ترکستان همسایه شمالی. وقتی مردم افغانستان به اثر رشادتها و شهادت‌های اسلامی‌شان انگلیس را کاملاً در افغانستان به شکست مواجه ساخت توطئه گران انگلیس برای ایجاد جای پا در آینده منطقه‌ای را به نام سرحد آزاد نامگذاری کردند. از اینکه آن روز پاکستان مستقل نبود. و تحت سیطره هند و در مجموع تحت اشغال انگلیس بود. این مسأله برای مردم افغانستان دردسر خلق کن جلوه نمی‌کرد و دولت‌های وقت هم بنا به دستورات استعمار گاهی از آن به آب و تاب نام می‌بردند.

البته ما نظر به اعتقادات اسلامی‌مان به هیچ وجه مسأله ملی‌گرایی را قبول نداریم و با این پارچه پارچه شدن سرزمین‌های اسلامی نیز موافقت نداریم که یک جا به نام کردستان و یکی را به نام بلوچستان یا پشتونستان قبول کنیم و به نام ترک و فارس، هزاره و افغان خط و مرز قایل گردیم. ما معتقدیم که مسلمانان امت واحده اسلامی‌اند از هر ملیت و نژاد که باشند باید تحت لوای اسلام و مکتب و عقاید اسلامی جمع شوند و بر عکس کفر هم یک امت است. فرقی ندارد که از چه نژاد و قومی‌اند. بنابراین راجع به مسأله به اصطلاح پشتونستان هر کسی چه به طرفداری از پاکستان و چه در ارتباط با افغانستان حرفی به میان می‌آورد و مسأله ملیت پشتون را مطرح می‌سازد خودآگاه و یا ناخودآگاه عامل استعمار است. چون این مسأله را استعمار به خاطر همین هدف شوم به وجود آورده است.



در افغانستان سالهای سال استعمار کهن انگلیس با برافروزی شعله اختلافات قومی و قبیله‌ای و حتی مذهبی به حکومت پرداخته و حالا که سرزمین ما تحت اشغال روسیه قرار گرفته باز هم این اختلاف اندازی همچنان از سوی شرق و غرب به شدت ادامه دارد. ولی این واقعیت را نیز باید روشن ساخت که این طرفنها دیگر خریدار ندارد و مردم ما کم و بیش به ماهیت پلید استعمار در امر مطرح ساختن ملیت‌ها پی برده‌اند. با اینکه روسها می‌پندارند با زنده کردن تعصبات قومی و لسانی می‌توانند پایه‌های قدرت نجیب را تحکیم بخشند، ولی با قاطعیت می‌توان گفت که ملت به این رشد فکری رسیده که روزی موفق به اخراج روسها گردند و بدون شک مزدورانشان را نیز نابود خواهند کرد و حکومتی که انشاءالله در افغانستان برقرار گردد، حتماً اسلامی خواهد بود که هیچ‌گونه تبعیض و تعصبات مذهبی - قومی در آن وجود نداشته باشد.

○ به نظر شما برکناری ببرک از مقام رهبری و جایگزینی نجیب نشانه تغییری در سیاست روسیه می‌باشد یا اینکه باز هم مثل زمان تره‌کی و امین آزمایشی می‌باشد و شیوه‌های سرکوبی ملت از سوی روسیه؟

● یکی از خصالت دیرینه استعمار این است که هر گاه ملت تحت استثمار در مقابل طرح‌ها و نقشه‌های آنها ایستادند و از خود مقاومت و سرسختی نشان دادند، فوراً تاکتیک عوض می‌کنند و تغییر شیوه می‌دهند. روسها به کرات در افغانستان به این ترفند دست یازیده و مهره‌ها را جابجا نموده‌اند و جنایات و کشتار گذشته را به عهده شخص معدوم انداخته‌اند. در حال حاضر (۱۳۶۵/۳/۸) با اینکه ببرک به نام

رئیس جمهور است، ولی نجیب مرتب جنایات گذشته را به عهده او می اندازند. مسأله ای که در این جابجایی حایز اهمیت جلوه می کند، توافق شرق و غرب سر مسأله افغانستان و سرکوبی مبارزان است، این توافق پس از مذاکرات شرق و غرب بیشتر خودنمائی می کند. زیرا سران شرق و غرب در دیدارشان کاملاً به مسأله افغانستان توجه داشتند. چیز دیگری که در سیاست روسیه به چشم می خورد این است که روسها از زمان حکومت تزاری به این طرف همواره در فکر بلعیدن افغانستان بوده و هر گاه تصاحب مستقیم و اشغال، امکان نداشته از چهره افراد مزدور استفاده کرده اند و هر گاه افراد صد در صد مزدور و وابسته نیافته اند، سعی نموده اند، حتی الامکان حکومت افغانستان به دست پشتونها باشد. این واقعیت است که از اسناد و مدارک افشا شده به خوبی روشن می گردد. نفاق اندازی ها و ایجاد کدورت بین اقوام از طرح های دیرینه روس و انگلیس در کشور ماست.

کمونیست های طرفدار روس نیز در مورد افغانستان دو نظر را دنبال می کنند، اولاً: همانطوری که شما در مورد پشتونستان سؤال کردید اینها به دستور روسیه سعی می کنند کسی را از طایفه افغان به قدرت برسانند و بعد با دامن زدن تضادها و تعصبات قومی حساسیت ها را زنده سازند تا بدین طریق چند صیاحی به حکومت پردازند. زیرا تجارب گذشته به اثبات رسانیده که حکومت های پشتونی هیچگاه مسأله ترکستان (ازبکستان - تاجیکستان - ترکمنستان - قزاقستان و آذربایجان) را مطرح نساخته و نخواهند ساخت. چون بنا به طرح های استعماری جهان در کشورها باید اکثریت ها حکومت کنند. لذاست که همواره در افغانستان تلاش می شده که پشتونستان را به افغانستان ارتباط دهند و تبلیغات سرسام آوری هم در این باره وجود داشته، در حالی که از نگاه تاریخی و ارتباطات ملیتی و قومی بخارا هم باید مطرح می شد ولی هیچگاه به خاطر فارسی زبان بودن خود در مسائل حاد افغانستان مطرح



نیست.

روی این هدف بیشتر تلاش‌ها روی قدرت‌گیری پشتون‌هاست. چون مسلم است که یک فارسی‌زبان مسأله تاجیکستان و ازبکستان را هرگز فراموش نمی‌کند و این کار به هیچ وجه به مزاق روس‌ها خوشایند نیست. لذا نجیب که از اقوام سرحدات است به این کار گماشته می‌شود تا راه را برای نقشه‌های روسیه هموار سازد.

**ثانیاً:** حکومت نجیب یک حکومت انتقالی خواهد بود و مهره بعدی که مورد توافق دو ابرقدرت است تا هنوز مطرح نشده که در آینده روشن خواهد شد. ولی این واقعیت را باید روشن نمود که اسلام عزیز و انقلاب اسلامی در طول عمر خود هر چند سختی‌ها و دشواری‌هایی داشته اما باز هم این بینش و باور را به قلوب ملت مسلمان به وجود آورده که مهره‌های استکبار را به هر نام و نشان که باشند نپذیرند. این خیال خامی را که روس‌ها در سر می‌پرورانند که روزی باز هم مزدوران‌شان بدون حضور ارتش سرخ حکومت کنند به گور خواهند برد. هر حکومت اسلامی که در آینده روی کار بیاید تعصبات خشک در مقابل پشتونستان نخواهد داشت و همچنین مسأله بخارا این کانون گذشته فرهنگ اسلام و زادگاه بزرگمردان اسلام را فراموش نخواهد کرد و تا آزادی کلیه سرزمین‌های اسلامی تحت اشغال با روس‌ها خواهد جنگید.

○ این یک امر مسلم است که آینده کشور و انقلاب اسلامی ما به افراد تحصیل کرده و متخصص نیازمند است. آن هم متخصصین متعهد با در نظر داشت اینکه پاکستان و کشورهای غربی هر کدام به نوبه خود جوانان و دانشجویان ما را در دانشگاه‌ها می‌پذیرند. ولی جمهوری اسلامی ایران در این زمینه

کوتاهی می‌کند علت چیست؟ چون خوانندگان مجله مرتب این سؤال را از ما می‌پرسند و ما هم می‌گوئیم دست ما کوتاه است و به مقامات جمهوری اسلامی نمی‌رسد، شما از قرار معلوم با شخصیت‌های بالا و برجسته نظام جمهوری اسلامی و به خصوص با آقای خامنه‌ای رئیس جمهور از دیر زمان به این طرف تماس‌هایی دارید. پس بهتر است متقاضیان این سؤال را قناعت دهید که مسأله از چه قرار است.

● اینکه متخصصین و دانشمندان مملکت را اداره می‌کنند، جای شک نیست و همچنان اینکه امروز سیستم تحصیل و آموزش در افغانستان به اثر جنگ به هم خورده باز هم جای شک نیست و کسی انکار نمی‌کند و اینکه حتی از این فضای دردآور غریبها بهره برداری‌هایی به نفع خود می‌کنند باز هم ما شک نداریم ولی از اینکه چرا جمهوری اسلامی در اینجا سرمایه گذاری نکرده و از این موقعیت سود نجسته است مسأله بغرنج می‌باشد.

از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی تا به حال ما به نوبه خود تلاشهایی در این باره داشتیم و سعی بی‌دریغ ورزیدیم، تمامی مسئولین ذی ربط را از نزدیک ملاقات کردیم تا جوانان ما را به دانشگاه بپذیرند. در زمان حکومت موقت وقتی مسأله را مطرح کردیم، حرف از مدارک و اسناد به میان آوردند که با شرایط دانشجویان مسلمان که اکثراً فرار کرده بودند، وفق نداشت. آقایونی که در رأس حکومت موقت بودند آن قدر درک نداشتند و یا درک نمی‌کردند که مسأله انقلاب و مبارزه چیست؟ بیشتر غربی فکر می‌کردند و شما دیدید که بعداً دانشگاه‌ها کاملاً تعطیل شد و تلاشهای ما به بجایی نرسید. چون چیزی که وجود نداشت دوییدن برای آن نیز



بی فایده بود.

به اثر همان تلاشها بود که شهید رجایی - خدا رحمتش کند - زحمات فراوانی در این باره کشیدند و مسأله دانش آموزان را حل نمودند که این نعمت بسیار بزرگ برای ملت مهاجر ما محسوب می گردد. چون دانش آموزان هیچگونه مشکلی از نگاه لسانی به خود احساس نمی کنند بر خلاف سایر کشورها که دانش آموز مجبور است مدتها وقت خود را صرف یادگرفتن زبان آن کشور کند.

بعد از بازگشایی دانشگاهها، باز هم ما به فعالیت افتادیم و اکثر مسئولین از جمله آقای خامنه‌ای رئیس جمهور را دیدیم که البته ایشان در آغاز مکرر عذر می آورد و مسأله جنگ تحمیلی را عنوان می نمود که تا حدودی این عذر موجه جلوه می کرد. چون دو سال دانشگاه تعطیل بود، تعداد دانشجویان خودشان هم زیاد شده و از نگاه اقتصادی هم با مشکلات روبرو بودند. با آن هم وعده می دادند که هر گاه مشکلات رفع شود و امکانات تهیه گردد، تعدادی از دانشجویان ما را به دانشگاه می پذیرند. سرانجام پارسال برای دانشگاه حدود ۵۸ تن از دانشجویان ثبت نام کردند و قول دادند که سالانه ۵۰ الی ۶۰ نفر از دانشجویان افغانستانی را جذب کنند.

ولی آنچه به نظر می رسد به دانشجویان عزیز بگویم که زمینه ایجاد مراکز فرهنگی از برکت بازوان توانمند مجاهدان ما در داخل به وجود آمده. زیرا ما سرزمین آزاد شده داریم. هر دانشمند و عالمی که خواسته باشد برنامه ریزی کند می تواند آنجا کانون علم و تخصص به وجود آورد. بر فرض اگر امریکا صد نفر را به دانشگاه جذب کرد و پاکستان هم همین طور و حتی ایران هم مسأله را پذیرفت این درد ملت ما را دوا نمی کند که کسی به این دل خوش کند. بهتر آن است که ما خودکفا باشیم و شعور انقلابی را با احساسات پاک انقلابی در سرزمین آزاد شده خود به جوانان خود به وجود آوریم. هر گاه مدارس دینی، مدارس مروج دولتی گذشته و دانشگاه به وجود

بباید این چیز مؤثر خواهد بود.

اگر ما این آرمان را تحقق بخشیدیم و همت به خرج دادیم چه کشورهای همسایه کمک کنند و چه نکنند به هدف رسیده ایم. ولی هر گاه خود توانائی را نداشته باشیم کمک‌های همسایگان در این زمینه به نظر ما چندان مؤثر نیست. از این رو از دانشمندان محترم و مسئولین برادرانه تقاضا داریم که درباره آینده انقلاب فکر کنند و در هر رشته برنامه ریزی داشته باشند.

○ با در نظر داشت اینکه مصاحبات شما همواره حادثه آفرین بوده قرار که شاهد بودیم طرح پیشنهادی سال ۱۳۶۰ شما (در مراسم دهه فجر و در مصاحبه با روزنامه اطلاعات) در مورد بازگشت مهاجرین به کشور سر و صدایی عجیب ایجاد نمود، تعدادی شما را به کنایه مورد خطاب قرار داده می‌گفتند که کارخانه و فابریکه دارید و کارگران را دعوت به کار نموده‌اید. آیا با تمامی مشکلات و رویداد گذشته و سوء استفاده‌ها و تبلیغات سوء علیه خودتان و حتی گروه شما، باز هم طرحی در این مورد ارائه می‌دهید؟ گرچه پیش بینی می‌شود که از تفت شما ما هم بسوزیم. ولی واقعیت این است که این آوارگان تا چه وقت توهین، تحقیر و دشنام بشوند و راه حلی برای این پیدا نشود؟

● همانطوری که خود شما یادآور شدید ما در سال ۱۳۶۰ وقتی از افغانستان به ایران آمدیم مسأله آوارگی و راه حل آن را طی مصاحبه‌ای اعلام داشتیم که البته تعداد زیادی با این کار مخالفت کردند. تعدادی در خارج افغانستان به کار و زندگی



خود مشغول بودند و در حقیقت انقلاب را فراموش کرده بودند. استفاده جویان و تبلیغات چپها از فرصت استفاده کرده و با تحریک احساسات آوارگان موقعیتی برای خود کسب نمودند. ولی سرانجام خودشان را نیز وادار به اعتراف نمود و حالا از مهاجرین دعوت می‌کنند که به وطن برگردند در حالی که قبلاً...

هدف ما در آن سال راجع به اعلام موضع درباره آوارگی این بود که دولت روسی کابل از سن ۱۸ به بالا تا ۴۰ سال را به خدمت عسکری فرا خوانده بود و این طرح در حقیقت توطئه خطرناکی جهت تخلیه شهرها و قصبات از وجود نیروی فعال جوان بود. واضح است که اغلب مبارزین و مجاهدین و چریکهای شهری را قشر جوان تشکیل می‌دهد و با بیرون آمدن این قشر از کشور روسها با خیال راحت می‌توانند، مردم را سرکوب کنند. ما خود شاهد بودیم که پس از اعلام این طرح در ظرف ۱۵ - ۲۰ روز بیشتر از ۶۰ هزار نفر جوان شهر کابل را ترک گفته راهی دیار غربت شدند.

دولت جلو اینها را نگرفت. در صورتی که می‌توانست از خروجشان جلوگیری کند. ولی چون به نفعشان بود، حتی شاید خود کمک کرده باشد. ما با درک این واقعیت گفتیم، طرح طرح روسها است. مردم نباید مهاجرت کنند. اگر در کابل اوضاع خراب و شرایط برای جوانان میسر نیست به مناطق آزاد شده بروند و مثل باقی جوانان هموطن در جبهات زندگی کنند.

**و اما در مورد کارخانه و فابریکات:** شما خوب می‌دانید که در افغانستان چه در شهر و چه در روستاها به صورت درست در هیچ جا کارخانجات و فابریکه‌ای فعال نشده که مردم قبلاً در آن کار می‌کرده باشند و حالا بهم خورده باشد. زیرا معادن و ذخایر زیر زمینی و طبیعی آن استخراج و مورد بهره برداری قرار نگرفته که کارگری در افغانستان مثل سایر کشورها مطرح باشد. بنابراین درآمد اقتصادی

بیشتر روی دو محور می چرخد که ربطی به فابریکه و کارخانه ندارد که عبارتند از  
زراعت و مالرداری.

واضح و روشن است که هم زراعت و هم مالرداری در شهرها وجود نداشت و  
در همان قصبات و روستاها بود که همگی ادعای ۸۰ الی ۸۵٪ آزادی سرزمین  
افغانستان را سر می دهیم که به دست مجاهدین اداره می شود و روسها در آن جز  
حمله هوایی تصاحبی ندارد. این که گفته می شد و جو سازی کردند که ما به کجا  
کارخانه و فابریکه داریم که کارگران را دعوت می کنیم، تبلیغات شیاطین و مغرضان  
بود که به ذهن مردم می انداختند. در زیرکار دستهای مرموزی کار می کرد.

و اما هدف دیگر ما: ما خودکفایی مردم را در نظر داشتیم که هر گاه توطئه  
نمی شد و جو سازی ها را شروع نمی کردند، عوض این تبلیغات گمراه کننده  
متخصصین، دانشجویان، کارگران و کسبه کاران را به رفتن در مناطق آزاد شده تشویق  
می کردند و در آنجا در زمینه های زراعت، مالرداری، مدارس و مکاتب سرمایه گذاری  
می کردند، در دراز مدت مجاهدین از خیلی چیزها خودکفا می شدند و این خود  
ضربه ای بود بر پیکره روسیه. زیرا ما در مناطق آزاد شده که خود حضور داشتیم طرح  
ریختیم که گندم، جو و دیگر محصولات مناطق شمال و مناطق آزاد شده به شهرها  
ارسال نگردد و این طرح واقعاً نتیجه خوبی داشت. چون نرخ اجناس در بازارهای  
مناطق آزاد شده به مراتب ارزانتر از شهرها بود. با اینکه روسها خیلی جنس وارد  
افغانستان می کردند، ولی باز هم نرخ شهر دو چند نرخ روستاها بود. روسها از این کار  
سخت نگران و وحشت زده بودند. چنانکه قبلاً اشاره کردم در سال ۱۳۵۸ در مسأله  
چهارکنت پس از هر جنگ، والی مزارشریف تعدادی مو سفید را به چهارکنت  
می فرستاد که شما حملات سر شهرها را قطع کنید روسها منطقه را ترک می کنند. در  
یکی از این قرارها پنج نفر افسر را گروگان گذاشتند تا موسفیدان چهارکنت به مزار



رفته با والی گفتگو کنند.

والی به اینها گفته بود که شما مدت یک سال است در مناطق خود جنگ دارید و در شهر نیامده‌اید بروید چند روز به بازار سودا (جنس) بخرید. ریش سفیدان جواب دندان شکن به والی گفته بودند که ما به شهر نیاز نداریم. چون پارچه تن مان را خود ما می‌بافیم و به پارچه‌های خارجی محتاج نیستیم. از پشم گوسفند و بز خود لباس تهیه می‌کنیم. گندم و جو هم خود می‌کاریم و احتیاج به وارد کردن آن نداریم و همین حالا آنجا گندم به مراتب ارزانتر است نسبت به شهر. گوشت هم از حیوانات اهلی و تربیت شده دست خود ما است پس ما نیاز به شما نداریم. فقط چیزی که ما نیاز داشتیم مسأله چای بود که آن هم با کشف یک نوع علف به نام «چایک علف» برطرف گردید زیرا مثل چای رنگ آب جوش را تغییر می‌دهد و این نیاز هم برطرف شده است.

این گفته‌ها والی را به تعجب انداخته و حرفی برای گفتن نگذاشته است. روی این طرح و برنامه است که روسها به وحشت افتاده می‌خواهند مناطق را تخلیه کنند تا زراعت و مالداري به هم خورد و از خودکفایی مردم کاسته شده نهایتاً به شکست نظامی مجاهدین منجر گردد. گذشسته از کوبیدن طرح خودکفایی از طرف دیگر طرح دیگری هم در این کوچاندن‌ها در نظر بود که همان بی‌علاقه ساختن مردم افغانستان به جمهوری اسلامی ایران است. واضح است مردم مسلمان افغانستان علاقه فراوانی به نظام جمهوری اسلامی دارند و در داخل کشور به عنوان آرمان به این نظام و کشور نگاه می‌کنند. لذا وقتی با فشار استکبار و ادار به مهاجرت شدند و در جمهوری اسلامی پناه آوردند، معلوم است که یک سری بدبینی‌ها ایجاد می‌شود. چون کشوری که تازه انقلاب کرده و خود درگیر جنگ است یک سری کمبودها و نارسایی دارد و لذا به صورت درست به مهاجرین رسیدگی نمی‌شود. با این حساب بین دو ملت کشیدگی

ایجاد می شود. بدون شک اثرات این کار را شما مشاهده می کنید و این خواسته استکبار است که ملت ایران و افغانستان با هم بدبینی داشته باشند. ترس ما از این بود که روزی فرا رسد که با جو سازی و تبلیغات ملت ما روسها را فراموش کند، با ایرانی ها درگیری پیدا کند! ما با این گونه مهاجرت روی دلائلی که گفتیم مخالف بودیم و حالا هم مخالف هستیم. و حالا هم می گوئیم مهاجرین برگردند به داخل افغانستان. طبق بسیاری از آمارها بیشتر از یک میلیون و هشتصد هزار آواره ما در ایران به سر می برند. بدون شک پنجصد هزار نفر اینها جوان و کسانی اند که قدرت و توان جنگ با روسها را دارند و هر گاه جو سازی ها خاتمه یابد و این نیرو به داخل برود و هر کدام یک سنگ به طرف روسها پرتاب کنند دیگر جایی برای ماندن روسها در افغانستان نیست.

برنامه ریزی زیادی در افغانستان لازم است که باید طراحان اقتصادی، فرهنگی، نظامی و مذهبی و... در صدد اجرای آن بر آیند. ما مهاجرت را به نفع استکبار و به ضرر اسلام و انقلاب می دانیم. ولی با آن هم یک استثنا بین مهاجرین واقعی و دروغی وجود دارد. کسانی که خانه و کاشانه خود را از دست داده اند و یا در جاهایی بوده اند که مناطق شان کوه نداشته و پناهگاهی وجود نداشته و یا در شهرها واقعاً زندگی برایشان تنگ بوده ما به ایشان به دیده احترام می نگریم. ولی کسانی را که در شهرها و مناطق آزاد شده مجاهدین از ایشان دفاع می کرده، روی دلائل واهی خاک را به سود دشمن ترک گفته اند مقصر می دانیم. اینها باید در مقابل خدا و ملت جوابگو باشند. من معتقدم که سرزمین جمهوری اسلامی به تنهایی خود جای یک میلیارد مسلمان نیست. باید سرزمین های اشغالی آزاد گردد و آزادی هم بدون تحمل مشکلات میسر نخواهد شد. ملت های تحت اشغال و ستم باید خود سرزمین های شان را آزاد سازند و انقلاب اسلامی را در تمامی نقاط جهان به پیروزی رسانیده، حکومت



واحدہ اسلامی تشکیل دهند نہ اینکه سرزمین خود را رها کرده رو بہ سوی جمهوری اسلامی بگذارند.

○ خیلی‌ها بہ خصوص کارگران مظلوم و درد دیده ما مرتب این سؤال را از ما می‌پرسند کہ روحانیون محترم ما در حوزات خوابیده‌اند و مثل روحانیون ایران بہ جبهات نمی‌روند. شما این سؤال را چگونه جواب می‌دهید؟ ہر چند ما می‌دانیم سالانہ تعداد زیادی از طلاب زحمت کشیدہ بہ داخل می‌روند. ولی متأسفانہ بعد از پایان مأموریت‌شان تعدادی زن و اقارب‌شان را نیز با خود بہ ایران می‌آورند. این کار بہ حدی رایج شدہ کہ ہر کس ادعای رفتن بہ داخل داشتہ باشد گمان می‌رود کہ دنبال زن می‌رود. بہتر دیدیم کہ شما در این موضوع و عوامل آن روشنی بیندازید کہ مسألہ از کجا خراب است؟

● اینکه در رابطہ با انقلاب و یا ہر مسألہ دیگر فقط روی یک قشر خاص تکیہ کنیم و تمام خوبی‌ها و بدی‌ها و انتظارات را از آن قشر داشتہ باشیم، این از واقعیت دور است. اینکه فقط روحانیت را در نظر داشتہ باشیم واقعاً تعبیر نادرست است. زیرا روحانیت ہم مثل سائر اقشار ملت بودہ کہ ہم در بین‌شان آدم خوب و وظیفہ شناس وجود دارد و ہم آدم‌های تقلب کار و دغل باز. چون از متن همان مردم برخوردارند، نہ از جای دیگر. شما قشر دکانداران را در نظر بگیرید بین‌شان ہم آدم با انصاف است و ہم آدم بی‌انصاف وجود دارد. ولی هیچ کس گفتہ نمی‌تواند کہ ہمہ دکاندارها خائنند و یا تمامی‌شان امین و صادق‌اند. واضح است کہ در بین‌شان ہم امین

و هم خائن شرف حضور دارد و در قشر دانش آموز و دانشجو هم تعدادی درس خوان و وظیفه شناس است و تعدادی لاوبالی و بی بند و بار و درس نخوان. می توانیم تمامی افشار از کاسب و بقال گرفته تا استادان دانشگاه و کارمندان را در نظر بگیریم. باز هم به این واقعیت آشنا می شویم که تعدادی خوب و تعدادی هم حق شناس در بین شان وجود دارد. اما درباره اینکه چرا این سؤال درباره روحانیت مطرح می شود و دیگران مورد اتهام قرار نمی گیرند یک شاخصه مهم وجود دارد و آن اینکه روحانیت محترم متناسب به دین و مذهب اند. مخصوصاً در مذهب تشیع که مسأله امام زمان (عج) و سهم امام مطرح است و طلاب سهم امام را می خورند و انقلاب ما اسلامی بوده و مربوط به رهبران مذهبی می باشد. لذا توقع مردم هم از اینها بیشتر است. اگر بیاییم یک چشم اندازی به انقلاب داشته باشیم خواهیم دید که روحانیت بیشتر از دیگران تبلیغات نموده و فعالیت کرده اند. به طور مثال در همین چهارکنت که قبلاً نام بردیم ۷۰ نفر طلبه وجود داشت که محرک مردم در جنگ و قیام به حساب می رفتند و خود در صف مقدم جبهات بودند. ولی حالا تعدادشان به ده نفر هم نمی رسد. بقیه همگی شهید شده اند. افرادی را می توان یافت که مکرر زخمی شده اند و پس از اندک مداوا دوباره به سنگر شتافته و هیچگاه سلاح از دست نگذاشته اند. بنابراین آنچه در خارج مطرح می شود، نباید موجب شود که نقش سازنده و فعال آن عزیزان را نادیده گرفت. در حالی که همین تبلیغات خارج هم کلی نیست. زیرا همه سال وقتی ما مهاجرین را به داخل اعزام می کنیم تعداد ۲۰ الی ۳۰ نفر روحانی هم همراه شان اعزام جبهات می شوند که این خود کار بزرگی است، زیرا ۸۰ الی ۹۰ روز پیاده روی کردن برای کسانی که در مدرسه زندگی کرده اند و غذایش مرتب رسیده و حمامش آماده بوده، بسیار مشکل و طاقت فرسا است. و این زحمات را نادیده گرفتن کمال بی انصافی است.



اما اینکه چرا اکثریت قشر روحانیت به جبهات نمی‌روند و یا تعدادی خانواده‌های خود را با خود می‌آورند؟ باید بگویم آیا چقدر از این یک میلیون و هشتصد هزار یا دو میلیون مهاجر مقیم ایران آخوند است و چه تعداد آخوند رفته زن آورده؟ مسلماً این آمار نسبت به سایر اقشار ناچیز به نظر می‌رسد. همه در هجرت سهیم‌اند و تعدادی رفته از داخل زن آورده‌اند، ولی دیگران را کسی مورد ملامت قرار نمی‌دهد فقط آخوند را می‌بینند. واضح است آخوندهایی که از اینجا وارد افغانستان می‌شوند یک سری عیب و عیوب و نواقصی را برخی با خود دارند که این تنها مربوط به افغانستان نیست. حالا خیلی‌ها این سؤال را مطرح می‌کنند که چرا روحانیت افغانستان مثل روحانیت ایران به جبهات نمی‌روند. این سؤال کاملاً بیجا است. چرا؟ برای اینکه انقلاب در ایران به پیروزی رسیده، اما قبل از اینکه انقلاب پیروز شود ما شاهد بودیم کسانی که در مبارزه سهم می‌گرفتند، خیلی کم بودند. درست است که گرداندگی انقلاب به عهده امام و مراجع تقلید بود و یاران باوفای امام و بازوان پرتوانی چون خامنه‌ای، رفسنجانی، آیه‌الله العظمی منتظری، آیه‌الله مشکینی، شهید بهشتی، مطهری و... بار سنگین انقلاب را حمل می‌کردند. ولی واقعیت این بود که هر که این تعداد انقلابی و مبارز را در مقابل باقی روحانیت به مقایسه قرار می‌دادید، مثل این بود که قطره در برابر دریا قرار می‌گرفت. شاید بیشتر از صد هزار روحانی وجود داشت. ولی تعداد مبارزین روحانی از هزار الی دو هزار نفر تجاوز نمی‌کرد. و حتی تعدادی از روحانیت محترم مبارزه و انقلاب را محکوم می‌کردند.

ولی وقتی انقلاب به پیروزی رسید و حکومت اسلامی به وجود آمد، تغییراتی در تمامی زمینه‌ها ایجاد شد. درست است که حوزه امروز هم مستقیماً به دست دولت نیست، ولی غیر مستقیم اداره حوزات باز هم دست کسانی است که در دولت هم نقش دارند. بنابراین وقتی صدام تجاوز می‌کند از سوی مقامات برنامه ریزی می‌شود

و یک چیزی چشمگیر به وجود می‌آید که تبلیغات هم بی‌اثر نیست. باز هم دیده می‌شود نسبت به دیگر اقشار تعدادشان کم است. پس ما هم در حال پیش از پیروزی قرار داریم. لذا راه توجیه برای مشکل تراشان و کسانی که در خط مبارزه قرار ندارند فراوان است. از راه‌های گوناگون انقلاب را تخریب می‌کنند و مشکل می‌تراشند که جنگ داخلی است. برادر کشی است. چطور است، چکار است. با این حساب که ما در حال انقلاب هستیم و هنوز پیروزی را به دست نیاورده‌ایم، مقایسه جبهه رفتن و نرفتن با روحانیت ایران نادرست به نظر می‌رسد.

با این حال تقاضای ما از طلاب عزیز و کسانی که در حوزات شرف حضور دارند، این است که بیشتر در انقلاب سهم بگیرند و جوابی سریع برای مردم داشته باشند. مخصوصاً از آنانی که به نام سرباز امام زمان سهم امام را می‌خورند و خود را مرتبط به ملت می‌دانند. در صورتی که سرزمین اسلامی تحت اشغال روسهای ملحد و کافر قرار گرفته اشکال تراشی واقعاً عمل زشت و ناجوانمردانه است. باید از توجیه‌های مختلف دست بردارند و بیشتر در صحنه‌ها حضور یابند. آرزوی مردم هم همین است.

○ شاید به مزاج خیلی‌ها سازش نداشته باشد که بگوئیم

مشکل ازدواج در ایران بین مهاجرین به مراتب نسبت به داخل کشور بیشتر گردیده و زمینه‌های فساد و تباهی جوانان را به بار آورده، شما تاکنون جهت رفع این مشکلات اجتماعی چه اقداماتی کرده‌اید و سازمان شما در این مورد چه نظر دارد؟

● این مسأله یکی از میراث‌های شوم برنامه ضد انسانی نظام‌های غیر اسلامی



گذشته است و در غرب هم همین طور ارزش انسان را پایین می آورند و برایش ارزش پولی قائل می شوند. به طور مثال در کشورهای غربی فاحشه خانه باز است و درآمدی از این ناحیه به جیب سرمایه داران و تجار می افتد. در کشورهای فقیر و عقب مانده هم به نحوی دیگر که همان خرید و فروش و مصارف است ارزش انسان را پایین آورده است. این بدبختی قبلاً هم وجود داشت: ولی در جریان انقلاب خصوصاً در خارج باز هم مطرح شد. این مشکل یکی از هزاران مشکل اجتماعی افغانستان بوده که ریشه آن در طرح های استعماری استعمارگران نهفته است.

و اما اینکه ما در این باره چه اقدامی کردیم؟

اولین اقدام ما جهت سختی سازی طرح استعمار در این زمینه این بود که مدرسه ایجاد نمودیم و فرزندان مسلمان را تحت تربیت قرار دادیم، از نگاه فکری در این زمینه کار شد تا مسأله را از دیدگاه اسلام بررسی کنند و مخالف این سنت غیر انسانی و ضد اسلامی باشند. ارزش انسان نباید با پول مقایسه شود و از نگاه شرعی دختر و پسر هر دو انسان اند و هیچگونه فرقی در انسانیت شان وجود ندارد که دختر مثل کالا و متاع به فروش برسد و بچه در این قسمت هیچگونه ارزش جدای از دختر ندارد هر دو انسان و نیازمند به همدیگرند. ارزشها در تقوا، علم، اندیشه، مبارزه، شجاعت و شهامت است و این اختصاص به مرد ندارد بلکه زن و مرد می توانند این ارزش را کسب کنند.

سازمان تا حدودی توانست در برخی مناطق به اثر گفته ها و تبلیغات و برنامه ریزی ها این مسائل را حل کند. ما به وضوح مشاهده کردیم و می کنیم که پسران فقرا که پول ندارند برای شان تا آخر عمر زن گیر نمی آید. لذا ما با درک این معضلات اجتماعی گفتیم کسی حق ندارد قلین بگیرد. آنچه در اسلام است فقط مهریه است که آن هم مال خود زن است. مال پدر و برادر نیست! این حق دختر است که مهریه خود

را تعیین کند و سنت است که مهریه حضرت زهرا بوده باشد. و از آن بیشتر نباشد و احادیث از پیامبر (ص) به ما رسیده که می‌گویند: خوبترین و نیک بخت‌ترین زن کسی است که مهرش کم باشد. روی این مسائل سازمان مواضع خود را در این باره اعلام داشته که قلین نگیرند و در برخی نقاط این مسأله مؤثر واقع شده است. گذشته از خود قلین رسومات عروسی هم خیلی کمر شکن بوده و هر قدر قلین بالا باشد به همان اندازه تشریفات و مصارف عروسی زیادتر و پر خرجتر است و سازمان این مسائل را نیز تحریم کرده است گفته است که درست نیست. در شرایط جنگی که ما نیاز مبرم به تدارکات جنگی داریم چنین پولهایی مفت و رایگان مصرف شود. باید رسومات ساده باشد راستی برخی عروسی‌ها با چند نفر و غذای مختصر و خیلی ساده برگزار شده که موفق هم بوده. البته هنوز هم زیاد جاها است که این مسأله حل نشده و خرافات همچنان به حال خود باقی است. امیدواریم جوانان روشن شوند و هوشیار باشند که این خرافات و فساد اجتماعی را که از طرح‌های دشمن است ریشه کن سازند. همچنان مسائل دیگری هم وجود داشته که برابر مصارف عروسی و قلین خرج برمی‌دارند. مثل بازی‌ها، خرتازی‌ها، بزکشی‌ها، اسب رانی‌ها، شتر جنگی‌ها و... که سازمان همه را منع کرده و تا حدودی موفق هم شده است.

از مهاجرین عزیز خواهشمندیم که از ستهای خوب و با ارزش ملت میزبان و خصلتهای خوبشان پیروی کنند نه اینکه خرافات و زشتی‌ها و سنت‌های خلاف اسلام را کسب کنند و یا از خود را تشدید بخشند. باید به ارزشهای اسلامی و انقلابی ارزش قائل شوند تا جامعه رو به اصلاح برود.

○ اگر آزرده خاطر نشوید بهتر است بپرسیم اینکه خود شما



تا حالا ازدواج نکرده‌اید،<sup>(۱)</sup> ترس از بی‌پولی است یا علت دیگری دارد و در صورتی که حدیث داریم که می‌گویند یک رکعت نماز انسان زن‌دار برابر هفتاد رکعت نماز شخص مجرد است؟

● علتش چند چیز بوده که مانع ازدواج من شده. اولاً در دورانی که در ایران تحصیل می‌کردم خیلی علاقه به درس داشتم و تلاش می‌کردم که هر چه زودتر درسم به پایان برسد و به افغانستان برگردم. آن وقت با اینکه خود تنگ دست بودم، ولی پدرم مرتب اصرار داشت که تشکیل خانواده بدهم. ولی خود صلاح نمی‌دانستم که تشکیل خانواده بدهم. چون پدرم راضی نبود که از وجوهات مصرف کنم. لذا برایم قابل تحمل نبود که با آن همه مصارف باز هم مصرف دیگری بالای پدر داشته باشم. بنابراین در آن دوران، تمامی مصارفم به عهده پدر بود. وقتی مسأله را از امام پرسیدم که هر گاه کسی پدرش اجازه تحصیل بدهد متهی اجازه ندهد از وجوهات مصرف کند، آیا می‌تواند از وجوهات مصرف کند؟ امام فرمودند جایز نیست. لذا اگر این مسأله در دوران تحصیل افتخاری برایم محسوب شود مال من نیست بلکه مربوط به پدرم است. با اینکه در آن زمان شرایط ازدواج هم برایم میسر و آماده بود ولی وقتی دیگران را دیده بودم به خاطر اینکه زن گرفته‌اند نتوانسته‌اند افغانستان بروند و از طرفی با آن علاقه که به رفتن به افغانستان داشتم از ازدواج در ایران منصرف شدم.

پدرم مکرر نامه می‌نوشت که قصد دارد زمینه ازدواج را فراهم کند. ولی از اینکه خود قصد داشتم هشت سال تمام در خارج بمانم و پس از اتمام سطح دوره

۱- خوانندگان توجه دارند که مصاحبه در سال ۱۳۶۵ انجام گرفته و استاد شهید آن وقت مجرد بود. بعدها دو بار ازدواج نمود که حاصل این ازدواجها یک دختر است به نام ازینب که همه می‌شناسند.

خارج بینم از نگاه شرعی درست نمی دانستم که خودم در خارج و کسی به نام من در داخل باشد. وقتی حوادثی پیش آمد و دستگیر شدم کنیی را که داشتم ضبط شد و خود از ایران اخراج شدم. به افغانستان رفتم، باز هم مسأله ازدواج در فامیل به شدت خود باقی بود، از آنجایی که تحصیلاتم تمام نشده بود هوای این به دلم بود که تحصیلات خود را به پایان برسانم. اما وقتی در ایران زمینه برای تحصیل برآیم باقی نماند، تصمیم گرفتم در مصر به تحصیلات خود ادامه بدهم. پدرم با این کار مخالفت کرد و شدیداً متأثر شدم. با آن هم فکر ادامه تحصیل از ذهنم دور نشد، اینجا بود که موفق نشدم ازدواج کنم.

در این حال کودتای ۷ ثور پیش آمد. تمام زندگی مردم بهم خورد و ما هم که یک سری مسائل از قبل داشتیم لازم ندیدیم که دست از مبارزه کشیده دنبال ازدواج برویم. از آن هم گذشته هر لحظه امکان داشت دستگیر شوم. ولی زمانی که از طرح دستگیری خودم اطلاع یافتیم فرار کردم و به خارج آمدم. ابتدا جایی برای استقرار نداشتم. وقتی مبارزه شروع شد تصمیم گرفتم در کنار آنها باشم و به آنها کمک کنم. لذا هر جا مسافرت کردم قصد داشتم یک ماه طول بکشد. ولی طوری اتفاق می افتاد که یک سال و گاهی کمتر و زیادتر به مسافرت به سر می بردم. هیچ وقت شرایطی پیش نیامد که تصمیم یک سال ماندن در یک محل را داشته باشم. گذشته از مسائل فوق مشکلات خانوادگی هم برآیم پیش آمد. پدر و برادرم شهید شدند و از نگاه اقتصادی امکان ازدواج سلب شد.

روی هم رفته در ازدواج نکردن‌ها هم شرایط اقتصادی و سیاسی در زمان حال و گرفتاری‌های درسی در گذشته دخیل بوده، لذا موفق به ازدواج نشده‌ام. اما حدیثی که شما نام برده‌اید نمی دانم تا چه حد از نگاه سندیت درست است و منبع سند کدام است؟ بعید هم نخواهد بود که این مسأله عام نباشد و استثنی هم داشته



باشد. زیرا واضح است گاهی در مسائل اجتماعی و درونی فردی مسائلی پیش می‌آید که در آنصورت ممکن است ازدواج درست نباشد. ازدواج برای برخی واجب، برای برخی مستحب برای برخی هم شاید حرام باشد. نظر به برخی فساد اجتماعی که از رهگذر مجرد به وجود می‌آید تشویقات فراوانی درباره ازدواج صورت گرفته است ممکن کلی نباشد و ما روی دلالتی که بر شمردیم موفق نشدیم که ازدواج نماییم.

○ نظرتان درباره جنگ عراق علیه ایران چیست؟ راه حل آن

را چگونه پیش بینی می‌کنید؟

● در جنگ ایران و عراق، مسلم است که عراق متجاوز بوده و ایران را که نمی‌خواست جنگ کند، به زور و ارد جنگ کرد. قراردادی در زمان شاه سابق ایران در رابطه با آبهای خلیج فارس و گذرگاه بندری اروند رود در سال ۱۹۷۵ بین ایران و عراق امضا شد. معمولاً از نگاه قانون بین المللی حکومتها وقتی قانونی را امضا می‌کنند تا وقتی که کسانی دیگر رویکار نیامده‌اند دولتهای امضا کننده حق ندارند قرارداد را لغو کنند. واضح است که در قرارداد الجزایر طرف ایرانی امضا کننده شاه سابق و طرف عراقی خود صدام حسین معاون رئیس جمهور وقت عراق بود. صدام در تلویزیون عراق ظاهر شد قرار داد را پاره کرد. علناً دست به تجاوز نظامی زده شهرهای مرزی ایران اسلامی را اشغال و به خاک یکسان نمود. جمهوری اسلامی هم ناگزیر به دفاع از خود وارد معرکه گردید.

استکبار جهانی به خاطر مهار کردن انقلاب اسلامی صدام را تحریک به جنگ نمودند و در طول جنگ هم از او به حمایت برخاستند و از هر نگاه او را تقویت کردند. ولی زمانی که به اثر مقاومت مردم ایران صدام رو به سقوط نهاد همگی از

صدام گرفته تا استکبار جهانی صلح طلب شدند. ایران از موضع حق دفاع می‌کند. چون واضح است که صلح بدون مجازات متجاوز و عدم پرداخت خسارات و غرامت و تضمینات تأمین آینده هیچ سودی به بار نخواهد آورد. ما معتقدیم کسی که داد از بشر دوستی می‌زند و شعار انسان دوستی سر می‌دهد باید از موضع بر حق جمهوری اسلامی ایران حمایت کند. تا در آینده به کشورهای دیگر تجاوز نشود.

با در نظر داشت اینکه کفر جهانی امت واحده‌اند در برابر اسلام و حزب بعث حاکم بر عراق به نسبت داشتن اندیشه غیر اسلامی مورد حمایت استکبار جهانی قرار گرفته، لذا جنگ در حال حاضر بین کفر و اسلام است و صلح بین اسلام و کفر معنی ندارد. ایران باید آن قدر مقاومت کند تا صدام از پا در آید. و این هوشداری باشد تا کسی به کشور دیگر تجاوز نکند. دنیا باید بداند که اسلام به عنوان یک نظام نیرومند و قوی در منطقه حاکم است و با این جو سازی‌ها نمی‌توانند جلو رشد آن را سد کنند و با تحریکات و جنگ تحمیلی اسلام از بین نخواهد رفت. این مطلب باید به دنیا ثابت گردد که این نظام اسلام پشتیبان ملت‌ها است و ملت ما هم پشتیبان او، تا ملت‌ها جرأت پیدا کنند و با حمایت خود از این انقلاب، امت واحده اسلامی تشکیل دهند.

○ وقتی کمی از مسائل افغانستان فارغ شدیم باید سؤال

کنیم عامل درگیری لبنانی‌ها چیست؟ و چه راه حلی برای آن

بخت برگشتگان پیشنهاد می‌کنید؟

● لبنان از جهات مختلف از دیدگاه جهانی حائز اهمیت است. از نگاه موقعیت جغرافیایی و استراتژیکی در وسط کشورهای عربی واقع شده و هم مرز با فلسطین اشغالی است. و از نگاه آب و هوا هم چون در کنار دریای مدیترانه است



خوش آب و هوا است. از این رو از دیر زمان به این طرف استعمارگران لبنان را مورد نظر دارند و جهت تصاحب آن برنامه‌های عجیب و غریب ریخته و به مرحله اجرا گذارده‌اند. مسأله حکومت در لبنان به اساس نژادی طراحی شده به طور مثال: رئیس جمهور از مسیحی‌ها، نخست وزیر از برادران اهل سنت و رئیس مجلس از برادران اهل تشیع برگزیده می‌شوند. این مسأله نه از نگاه اسلامی درست است و نه هم از نگاه سیاسی که در شرق و غرب حاکم است. زیرا در غرب انتخابات پارلمانی مطرح بوده و در کشورهایی چون آمریکا، فرانسه، انگلیس (البته مسأله انگلیس کمی فرق می‌کند. چون آنجا ملکه برای همیشه قدرت را در دست دارد که انتخابی نیست. ولی با آن هم نخست وزیر به اساس انتخابات تعیین می‌شود) سران به اساس انتخابات پارلمانی تعیین می‌گردد. در جهان کمونیزم هم مسأله حزب حاکم مطرح بوده و انتخابی در کار نیست. در اسلام معیار تقوا، علم، آگاهی و ارزشهای انسانی مطرح است و از دیدگاه اسلام نباید کفر بالای مسلمانان حکومت داشته باشد.

با این اشاره کوتاه روشن شد که آنچه در لبنان وجود دارد از هیچ رهگذر درست نیست. چون از نگاه اقلیت و اکثریت هم اگر تحلیل گردد باز هم مسلمانان اکثریت قاطع جامعه را تشکیل می‌دهند. از آنجائی که لبنان مأمن فلسطینی‌های آواره است و از طرفی هم به سوریه و فلسطین اشغالی همسایگی و نزدیکی مرزی دارد، شرق و غرب به لبنان چشم دوخته‌اند و هر کدام جهت حفظ منافع خود قشری را مورد حمایت قرار می‌دهند. فقط مسلمانان است که از هر طرف کوبیده می‌شوند و کسی هم از ایشان حمایت نمی‌کنند. حتی فلسطینی‌هایی که در لبنان بودند وقتی اسرائیل، آمریکا و فرانسه لبنان را اشغال کردند اینها هم نجات‌یافتند، فقط لبنانی‌ها بودند که از خود شهامت نشان دادند. جوانان لبنانی بودند که با قهرمانی‌ها و ایثارگری‌ها ابرقدرتها را به زانو در آوردند و باعث فرارشان گردیدند.

در اینجا یک نکته قابل بحث است و آن اینکه اگر تاریخ پر ماجرای لبنان قهرمان مورد مطالعه قرار گیرد، به خوبی در می‌یابیم که عامل اساسی درگیری‌ها در لبنان، سوریه است. تا زمانی که سوریه اصلاح نشود، لبنان همچنان در آتش و خون باقی خواهد بود. در آن زمان که لبنانی‌ها و فلسطینی‌ها دست هم داده، عنقریب پیروزی به دست می‌آورند، مناطق کاملاً پاکسازی شده بود و امید می‌رفت که یک حکومت اسلامی به وجود آید، سوریه به بهانه همکاری وارد شد و اعلام جنگ نمود و در تل زعتر هزاران فلسطینی و لبنانی را به خاک و خون کشید. کمال جنبلاط با اینکه مسلمان درستی نبود، ولی با آن هم به نام اسلام مبارزه می‌کرد و شهر طرابلس را که پانصد هزار نفر جمعیت دارد، آزاد کرد. در حقیقت این شهر کشور کوچک اسلامی به حساب می‌رفت. رادیو داشتند، تلویزیون به وجود آوردند و شیخ سعید شعبان یکی از علمای برجسته لبنان حاکم آنجا بود و یک نیروی قدرتمند اسلامی به حساب می‌آمد.

ولی سوریه باز هم دست به تجاوز زد و این شهر را درهم کوبید و جنایات و فجایع تاریخی را مرتکب گشت. ما عقیده داریم با اینکه شرق و غرب در لبنان جهت حفظ منافع دست بکاراند، ولی مهره عمده سوریه است. سوری‌ها در مسأله لبنان از روسها امتیاز می‌گیرند، سلاح‌های پیشرفته‌ای که روسها به هیچ کشور نداده در اختیار سوریه قرار می‌دهند. از امریکا هم اعتبار می‌گیرد. بیشتر هزینه نظامی سوریه را رژیم سعودی تأمین می‌کند که خود دست پرورده و تحت فرمانده غرب به خصوص امریکا می‌باشد. سوری‌ها به دروغ ادعا دارند که با اسرائیل می‌جنگند در حالی که تمامی بدبختی لبنان به دست سوریه و اسرائیل است. چرا که اینها گروه‌های لبنانی را به جان هم می‌اندازند. لبنان وقتی از جنگ رهایی می‌یابد و پیروز می‌شود که اسرائیل و سوریه سقوط کنند. تا اسرائیل و سوریه باشد جنگ داخلی هم در لبنان خواهد بود.



○ رژیم‌های سوریه، لیبی و الجزایر نسبت به طرفداری‌شان از روسیه در مورد اشغال افغانستان به نظر مردم ما اسلامی نیستند، شما روابط نیک و حسنه جمهوری اسلامی را با سوریه چگونه توجیه می‌کنید. (البته این سؤال بارها بی‌جواب مانده است)

● آنچه جمهوری اسلامی در مورد سیاست خود اعلام داشته، سیاست درستی است و ما نباید انتظار داشته باشیم که وقتی حکومت اسلامی تشکیل شد با کل دنیا قطع رابطه کند. واضح است که این نظر نادرست است و در دنیای امروز نمی‌توان به تنهایی زندگی کرد. ما اعتقاد داریم که در دنیای کنونی فقط یک حکومت اسلامی است و آن هم جمهوری اسلامی می‌باشد. اینجا طبیعی است که جمهوری اسلامی با سایر کشورها رابطه برقرار کند. گرچه ممکن است این کشور مخالف نهضت‌ها باشد. ما نمی‌توانیم نهضت‌ها را منحصر به افغانستان نمائیم. امروز در سراسر جهان نهضت‌های جهانی به وجود آمده که تعدادی با بلوک شرق درگیری دارند، مثل افغانستان و برخی هم با بلوک غرب درگیری دارند و از جمهوری اسلامی چشم انتظار کمک دارند.

اگر بنا شود که این اصل را قبول کنیم که چون جمهوری اسلامی اعلام کرده که با تمام دنیا رابطه داشته باشد کاملاً این نظر یک مسأله عقلی است. چون نمی‌توان بدون ارتباط زندگی کرد. روشن است که بسیاری از کشورهایی که مردم آن مسلمان‌اند، کسانی در رأس‌شان قرار دارند که ادعای اسلامی بودن دارند. اما در واقع مسلمان نیستند یا مسائل اسلامی را رعایت نمی‌کنند. جمهوری اسلامی مجبور است جهت حفظ منافع خود، در رابطه با آن نظام‌ها منافع نهضت‌ها را نادیده بگیرد. در این

گونه موارد جمهوری اسلامی وظیفه اش این است که خود مثل آن کشور مورد نظر در رابطه با نهضت‌ها موضع نداشته باشد.

اگر خدای نخواسته جمهوری اسلامی مثل سوریه، لیبی، الجزایر و یمن جنوبی در رابطه با اشغال افغانستان از سوی روسیه که هفت سال است که سرزمین ما را اشغال کرده موضع می‌گرفت، ما حق داشتیم اعتراض کنیم که جمهوری اسلامی، موضع اسلامی ندارد. مشاهده می‌کنیم اینجا جمهوری اسلامی کاملاً موضع اسلامی دارد. با اینکه آنهایی که با جمهوری اسلامی رابطه دارند از موضع روسیه برخوردار می‌کنند، اما موضع جمهوری اسلامی تحت تأثیر قرار نگرفته است. یک مسأله دیگر را در نظر می‌گیریم. مثلاً اگر یک کشور غربی با جمهوری اسلامی رابطه داشته باشد و در عین حال جمهوری اسلامی از نهضت آن کشور که علیه غرب مبارزه می‌کند حمایت کند با اصلی که قبلاً برشمردیم لازم نیست جمهوری اسلامی با آن کشور غربی قطع رابطه کند. اگر جمهوری اسلامی با کشورهایی که سیاست اسلامی ندارند، قطع رابطه کند، آن وقت تنها می‌ماند. با در نظر داشت این که ابرقدرتها می‌کوشند جنگ عراق و ایران را جنگ عرب و عجم و سنی و شیعه جلوه دهند، ایران مجبور است یک موضع اضطراری داشته باشد.

برای اینکه به اثبات برساند که این جنگ عرب و فارس نیست ناچار است با چند کشور عربی رابطه داشته باشد و برای اثبات اینکه جنگ شیعه سنی نیست با چند کشور سنی عرب رابطه برقرار کند.

گذشته از این، بیشتر از سی سال است که سرزمین فلسطین و قدس شریف (قبله اول مسلمانان) تحت اشغال اسرائیل غاصب قرار گرفته و سوریه مدعی مبارزه علیه اسرائیل است. از این جهت نیز جمهوری اسلامی مجبور است با اینها رابطه حسنه داشته باشد. کسانی که آرزوی دیرینه‌شان ایجاد حکومت اسلامی در



کشورشان است، باید این موضع اضطراری جمهوری اسلامی را درک کنند، ما باید از ایران اسلامی این انتظار را داشته باشیم که سیاست خود جمهوری اسلامی در قبال اشغال افغانستان عادلانه و اسلامی باشد و طبق خواسته‌های مردم عمل کند. اینکه می‌پنداریم هر که با ما و انقلاب اسلامی ما اختلاف دارد، باید جمهوری اسلامی هم با او اختلاف داشته باشد یک نظریه خیالی خواهد بود. چون این کار عملی نیست. زیرا همانطوری که نهضت‌ها مختلفند جنگها و درگیری‌ها هم با هم تفاوت دارند.

در پایان باید بگوییم که ما این مطلب را می‌پذیریم که برای حفظ انقلاب و حفظ مواضع جمهوری اسلامی یک سلسله ارتباطات لازم و ضروری است که ما این مواضع را مواضع اضطراری اسلامی می‌دانیم. حالا فرق نمی‌کند این مواضع اضطراری در قبال سوریه و لیبی باشد یا کشورهای طرفدار عرب. سیاست غیر اسلامی در قبال نهضتها و انقلابات اسلامی فقط به سوریه و لیبی اختصاص ندارد. رژیم سعودی، مصر، اردن و جاهای دیگر هم که با ایران رابطه دارند همین سیاست را دارند. در صورت ایجاب شرایط مواضع اضطراری خود، مواضع اسلامی است.

○ نظر شما درباره فلسطین چیست؟ به خصوص اینکه شما با یاسر عرفات یک وجه مشترک دارید. چون ایشان هم تا به حال به مجرد به سر می‌برند و شما هم. پس بد نخواهد بود اگر درباره فلسطین و خط سازش پذیری که عرفات از آن پیروی می‌کند به طور مختصر روشنی بیفدازید؟

● ما درباره فلسطین مکرر گفته‌ایم و حالا هم همان را راه حل می‌دانیم. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران معادلات سیاسی جهان به هم خورد. دیگر آن معادلات که وقتی با یک جناح مبارزه می‌کرد، حتماً با جناح دیگر می‌ساخت و کمک

می‌گرفت خریدار ندارد. خط جدید در مبارزه به وجود آمده و آن خط اسلام است. لذا مبارزینی که مبارزات خود را با شرایط زمانی و خواسته مردم خود تطبیق ندهند به سرنوشت فلسطین دچار می‌شوند. ما در یکی از سمینارهایی که در مورد فلسطین برگزار شده بود گفتیم ما فلسطینی را می‌خواهیم که قلب مسلمانان باشد و آرمان مردم مسلمان جهان و مبارزان فلسطین باید خود را با آرمان مردم مسلمان وفق دهند. فلسطین سرزمین اسلامی است و باید مبارزه برای رهایی فلسطین اسلامی باشد. اگر اسلامی بودن فلسطین را از او سلب کند دیگر وجوهات مشترکی بین فلسطینی‌ها و باقی مسلمانان دنیا وجود ندارد. عظمت و بزرگی فلسطین در این است که اسلامی بودن را حفظ کند.

شگفتی در این است که اسرائیل غاصب جهت غصب و غارت سرزمین فلسطین از انگیزه مذهبی استفاده می‌کند و یهودیت را که یک اقلیت کوچک در جهان پیش نیست مطرح می‌سازد، ولی فلسطینی‌ها که بالاترین مقدسات اسلامی را دارا هستند و قبله اول مسلمین در فلسطین است از این راه وارد نمی‌شوند و اعلان می‌کنند که یک حکومت غیر مذهبی می‌خواهند و شعار ایجاد یک حکومت دموکراتیک آزاد که پایند به مذهب و اسلام نیست را سر می‌دهند. این اشتباه بزرگ و جبران ناپذیری بود که یاسر عرفات و مبارزین فلسطینی مرتکب شده‌اند. ما اعتقاد داریم راه پیروزی فلسطین در این است که خط مبارزین فلسطین اسلامی گردد و حمایت جهانی اسلامی صورت گیرد.

اما اینکه شما بی‌زنی را وجه مشترک من با عرفات دانسته‌اید، این درست نیست. من با عرفات وجه مشترک ندارم. در زندگی فقط مسأله زن نیست که آدم نداشته وجه مشترک داشته باشد. مسأله فکر، اندیشه و خصلتهای گوناگون است که وجوه اشتراک به وجود می‌آورد، ولی صرفاً مسأله زن نمی‌تواند اشتراکات به وجود آورد. من عوامل و مشکلاتی که برای خودم وجود داشت را برشمردم، ولی از



مشکلات عرفات که تا چه حد بوده و روی چه انگیزه زن نگرفته و از خصلتهایش چیزی نمی دانم. خیلی از مردم زن نگرفته اند من از خصلت های آنها اطلاع ندارم و شاید هم زن داران نیز از خصلتهای همدیگر اطلاع نداشته باشد. این چیز نادرستی است و تقریباً تحلیل مادی و شهوانی در این سؤال وجود دارد.

ما روی عرفات بحث نداریم. مسأله در این است که کل مبارزین فلسطین در مبارزه خود مسأله عربی را مطرح می کنند که این خیلی زشت و مزخرف است. یکی از طرحهای استعماری این بوده که در کشورهای اسلامی مسأله ملیت را مطرح سازند و فلسطینی ها نیز این شعار استعماری را سر می دهند، در حالی که یک میلیارد مسلمان قلبشان برای فلسطین می تپد، ولی باز هم مبارزین گاهی عربیت و گاهی هم حکومت غیر مذهبی را به زبان می آورند. اشتباه عرفات و شکست او در همین نکته نهفته است و حالا که شکست خورده به این در و آن در می زند تا چیزی به دست آورد. ما معتقدیم سرزمینی که به زور اشغال شده باید به زور دشمن از آن سرزمین بیرون گردد. یک کسی که به زور خانه و سرزمینی را اشغال می کند به زاری و عذر بیرون نمی شود. لذا اگر فلسطینی ها در مبارزات شان تجدید نظر نکنند هرگز پیروز نخواهند شد و اندک حمایتی که از سوی مسلمانان صورت می گیرد از بین خواهد رفت.

○ جنرال ضیاء رئیس جمهور پاکستان در این اواخر از مواضع قبلی خود در قبال مسأله افغانستان پایین آمده و خواهان مصالحه با روسیه است. آیا این تغییر مواضع با سر و صدای دختر بوتو ارتباط دارد یا خیر؟

● همانطوری که قبلاً یادآور شدم روس و امریکا سر مسأله افغانستان به

توافق رسیده و اینکه کدام شخصیت مخالف دولت را در پاکستان علم کنند، بیشتر به امتیازگیری خودشان از همدیگر مربوط است تا به افغانستان. جنرال ضیاء همان روز که مذاکره را قبول کرد و خود را قیم مردم افغانستان به حساب آورد از موضع خود پایین آمده بود. نه اینکه حالا با آمدن خانم بوتو که چهار تا سخنرانی کرده موضع جنرال ضیاء پایین آمده باشد. او از ابتدا هم موضع درستی نداشت.

تا وقتی روسها از نگاه نظامی شکست نخورده بودند، مذاکره نداشتند، وقتی دیدند از راه نظامی نمی‌توانند به هدف برسند مذاکره را مطرح کردند. مذاکره مال روسها است و امریکا هم پشت پرده توافق کرده. جنرال ضیاء نیز به اشارت امریکا خواهان مذاکره می‌شود. ما به خانم بوتو و جنرال ضیاء کار نداریم. آنچه از نظر ما حایز اهمیت است خواسته مردم مسلمان پاکستان است که حکومت اسلامی می‌خواهند ما نه مخالف خانم بوتو هستیم و نه موافق جنرال ضیاء هر دو را آدمهای ناسالم و مزدور می‌دانیم و معتقدیم که هیچ کدام حق دخالت به مسأله افغانستان ندارند. فقط مربوط به مردم افغانستان است که سرنوشت خود را تعیین می‌کند و در مورد مهاجرت هم باید بگوییم این یک امر طبیعی است که هر گاه در کشوری جنگ شروع شود کشورهای همجوار میزبان تعدادی مهاجر خواهند بود. پس می‌توان گفت موضع جنرال ضیاء از ابتدا تغییر کرده بود نه حالا.

○ طبق برخی اطلاعات تأیید نشده، شما با تنی چند از سران نهضت‌های اسلامی لبنان، ترکیه، جزیره العرب، عراق، فلسطین، پاکستان و باقی کشورهای اسلامی طرح همکاری ریخته بودید. آیا این واقعیت دارد؟ اگر واقعیت دارد همکاری روی چه محورهایی دور می‌زده و حالا این همکاری ادامه دارد یا اینکه از هم گسسته است؟



● واقعیت این است که ما با تمامی نهضت‌های اسلامی و آزادی بخش همکاری داریم و صرفاً به این کشورهایی که شما نام بردید، خلاصه نمی‌شود. روی همان معیاری که در مسأله افغانستان اعلام داشتیم در سطح جهان نیز همان معیار وحدت را دنبال می‌کنیم و روی همان معیار همکاری داشته و در آینده هم ادامه خواهیم داد. ما در نظر داریم یک امت واحده اسلامی در سراسر جهان اسلام به وجود بیاید و راه رسیدن به این هدف عالی هماهنگی نهضت‌ها و پیشتازان امت اسلامی است. این تلاش‌ها تا وقتی که به تحقق بینجامد ادامه خواهد داشت.

○ همانطوری که خود اشاره کردید، هدف‌تان از این همکاری با نهضت‌های جهانی تشکیل امت واحده است. پس نظر‌تان را درباره رهبری جهان اسلام بیان دارید که رهبری متعدد باشد یا رهبری واحد؟

● طبق مبانی اسلامی، اسلام یک امت واحد است و دارای رهبری واحد که همان اولی الامر باشد که در قرآن آمده در شرایط اولی الامر از نظر فقه شیعه و سنی اگر درست بررسی شود، چندان اختلافی نیست. گمان می‌کنم کسی از مسلمانان پیدا نخواهد شد که به امت واحده اسلامی معتقد نباشد. در اسلام امت واحد است رهبری هم یکی است.

بحث در این است که در شرایط کنونی که استعمار و دشمنان اسلام سرزمین‌های اسلامی را تکه و پاره نموده و ملت‌ها را از هم جدا ساخته راه تطبیق دادن رهبری واحد چیست و چگونه می‌توان امت واحد و رهبری واحد به وجود آورد. کسانی که در این باره فکر می‌کنند، این همه پراکندگی را مشاهده می‌کنند. با این همه تعدد ملت‌ها و وجود کشورها، این نظریه برایشان محال جلوه می‌کند که یک شخص بیاید رهبری این همه جوامع پراکنده را به عهده بگیرد و ملت‌ها هم از او اطاعت کنند.

گرچه این مسأله از نگاه مذهبی کاملاً حل شده است.

زیرا در گوشه‌ای از این جهان یک جمهوری اسلامی به وجود آمده و یک جمهوری اسلامی روی کار است. ملت‌های مسلمان تحت قیادت این رهبری بپا خیزند و اسلام را گسترش دهند و با مبارزه و پشتکار حکومت‌های غیر اسلامی را ساقط ساخته، امت واحد را تشکیل دهند. در زمان حضرت امام علی (ع) چند کشور بزرگ اسلامی وجود داشت که تحت اداره یک حکومت بود، مانند مصر، ترکیه، ایران، عراق، شام، جزیره العرب که هر کدام به عنوان یک ولایت از حکومت مرکزی اطاعت می‌کردند. لذا تشکیل امت واحد محال نیست. ولی عار در این است که بگوییم مرزهای ملیت حفظ شود. مرزهای جغرافیایی استعماری حفظ شده باشد. در عین حال خواهان رهبری واحد هم باشیم که در این صورت رهبری واحد محال به نظر می‌رسد.

وظایف مسلمانان در این است که تلاش کنند تا حکومت‌های غیر اسلامی را سرنگون ساخته، تحت رهبری واحد، نظام اسلامی به وجود آورند. با شرایطی که در اسلام قید شده برای ایجاد رهبری واحد گام بردارند. مرحوم سید قطب می‌گفت: «ما به حدود اسلام تکیه نمی‌کنیم، می‌خواهیم نظام اسلام را در جامعه اسلامی پیاده کنیم. اگر در یک جامعه نظام اسلامی حاکم نباشد، بیاییم احکام اسلامی را و حدود اسلامی را پیاده کنیم این ممکن نیست و این یک دیکتاتوری خواهد بود. زیرا در جامعه‌ای که نه اخلاق اسلامی است و نه هم اقتصاد و فرهنگ و سیاست چگونگی می‌توان حدود اسلامی را جاری ساخت.» رهبری واحد و تشکیل امت واحد در شرایطی میسر خواهد بود که نظام‌های وابسته به استکبار از سرزمین‌های اسلامی دور ریخته شوند و مرزهای ملیت و قومیت از بین برود.

○ همانطوری که فهمیده می‌شود شما قصد دارید به جبهات



## داخل بروید. در این سفر چه طرحی را جهت بهبود وضع مجاهدین در نظر دارید؟

● رفتن به داخل جبهات برای ما یک مسأله تازه نیست. یعنی ما مکرراً داخل افغانستان رفته و برگشته‌ایم. طبق ضرورت انقلاب و وظایفی که از طرف انقلاب بر خود احساس می‌کنیم گاهی داخل افغانستان بودیم و گاهی هم خارج. حالا هم مثل دفعات قبل قصد داریم به جبهات سر بزنیم. همه کسانی که لاف مبارزه می‌زنند، ولی در دوران مبارزه در کنار ملت و مجاهدین نمی‌باشند و مشکلات را تحمل نمی‌کنند از نظر ما به وظائف خود عمل نکرده‌اند. در حقیقت مبارز نیستند و به دروغ خود را مبارز به حساب می‌آورند.

امروز مسأله اصلی در انقلاب ما داخل کشور است. جنگ، شهادت و شجاعت آنجاست. دشمن، مشکلات و نارسایی‌های اقتصادی آنجاست. جنگیدن که در انقلاب اصل است در داخل است. خارج آمدن از جمله مسائل فرعی بوده که آدم گاهی طبق ضرورت به خارج می‌آید. لذا انگیزه تازه و خاصی در برگشتن ما وجود ندارد و چیزی که به عهده همه ما و شماست مبارزه است که در آنجاست. و لذا باید به داخل برویم و اما در مورد اینکه چه برنامه‌ای را در آنجا پیاده خواهیم کرد باید بگویم:

ما اعتقاد داریم تا وقتی روسها در افغانستان هستند، برنامه و طرح مشخص، جنگ علیه روسیه است و بیرون کردن متجاوزین. جهت تحقق بخشیدن به این آرمان، طرح‌ها و برنامه‌های اقتصادی فراوان لازم است. از جمله یکی ایجاد هماهنگی و انسجام بین مجاهدین و اجرای طرح‌های اقتصادی - فرهنگی - نظامی برای ملت در مناطق آزاد شده است. فعلاً احزاب مختلف در مناطق آزاد شده حضور دارند و یک سری درگیری‌های فرعی وجود داشته که باید حل گردد و لذا ایجاد هماهنگی بین مجاهدین اعم از شیعه و سنی و برچیدن افراد نفوذی از جبهات که عامل درگیری‌های

خواری است که آدم فقط و فقط به فکر آسایش خود و اهل و عیال خود باشند و به مجاهدین کمک نکند.

ب - فرزندانشان را به جبهات بفرستند و با حفظ خصلت انقلابی و ارزش اسلامی و انقلابی خود قاجاقبران و خائنین را که باعث بدنامی مهاجرین می‌گردند شناسایی کنند، تا چهره انقلاب لکه دار نشود. عمل مهاجرین باید طوری باشد که کشورهای میزبان گمان نکنند اینها دیگر قصد برگشتن ندارند. اگر مهاجرین از کنار مسائل انقلاب بی تفاوت بگذرند این خیانت به خون شهدا و خیانت به اسلام محسوب می‌گردد.

ج - مهاجرین باید امروز مهاجر، فردا مجاهد، باشند. چون این دو پدیده از هم جدا پذیر نیست. کسانی که مدتی استراحت کرده باید به جبهات داغ جهاد برگردند و کمی از بار مشکلات برادران هم کیش و هم عقیده خود بردارند تا هر چه زودتر دست متجاوزین از خاک ما کوتاه گردد و زمینه ایجاد حکومت اسلامی میسر شود.

د - کوچکترین غفلت و عدم توجه به طرح‌های استکباری، نتایج سالها مبارزه را نقش بر آب می‌سازد و تا قیامت ذلت و خواری را به دنبال می‌آورد. پس ملت مهاجر ما توجه داشته باشند که خانه و سرزمین‌شان افغانستان است نه جاهای دیگر و تا افغانستان آزاد نشده هیچگاه آرام نخواهیم بود. والسلام





رهبر شهید استاد مزاری و شهید سید عباس موسوی دبیر کل حزب الله لبنان - تهران - سال ۱۳۶۹



## فشرده‌ای از زندگینامه رهبر شهید

استاد شهید مزاری فرزند حاج خداداد، در سال ۱۳۲۶ ه‍.ش در قریه نانوابی چهارکت از توابع ولایت بلخ در یک خانواده مذهبی روستایی به دنیا آمد. دروس ابتدایی را در مدرسه نانوابی به پایان برده و مدت کوتاهی در مدرسه سلطانیه مزارشریف نیز به تحصیل اشتغال داشت. او در بین سالهای ۴۴ تا ۱۳۴۷ بارها با شهید علامه بلخی دیدار نمود که این دیدارها اثرات عمیقی بر روحیه استاد بجا گذارد. در سال ۱۳۴۸ وارد خدمت عسکری شد و پس از در سال عسکری در سال ۱۳۵۱ برای ادامه تحصیل به خارج از کشور هجرت نموده، حوزة علمیه قم را که مرکز تحولات سیاسی - اسلامی آن زمان به حساب می‌رفت، برای درس انتخاب می‌کند. با تلاش شبانه روزی خود در مدت کمتر از ۵ سال سطح را تمام کرده وارد دروس خارج حوزه می‌گردد، ولی در این دوره علاوه بر درس حوزة از فعالیتهای فرهنگی - سیاسی نیز غافل نمی‌ماند.

استاد شهید، یکی از بنیانگذاران سازمان نصر افغانستان بوده که با دیگر اعضای مرکزی، این تشکیلات را پی‌ریزی کرده‌اند. ایشان در سال ۱۳۵۴ از طرف ساواک دستگیر و پس از چند ماه زندان و شکنجه از ایران اخراج گردیده رهسپار وطن می‌شود. از آن تاریخ به بعد بین پاکستان - ایران و افغانستان در رفت و برگشت بوده، تا انقلاب اسلامی شروع می‌شود. در دوره انقلاب بیشتر عمر خود را در جبهات در کنار مجاهدین می‌گذراند؛ هر چند که گاهگاهی به خارج هم مسافرت می‌نماید.

در سال ۱۳۶۸ به ابتکار ایشان و دیگر مسئولان، حزب وحدت اسلامی متشکل از تمامی گروه‌های شیعی افغانستان تشکیل شد و ایشان در سال ۱۳۷۰ به رهبری این حزب انتخاب گردید. پس از پیروزی مجاهدین، بامیان را ترک گفته. مقر حزب وحدت را در کابل فرار داد، تا از هویت سیاسی - مذهبی مردم خود پاسداری کند.

سرانجام پس از سه سال مقاومت و استواری و خلق هزاران حماسه و افتخار برای تشیع، از بخت کم مردم شیعه و هزاره (با تباری دشمنان خارجی و داخلی و خودبهای دریند بیگانه) در اواخر سال ۱۳۷۳ به اسارت گروه وحشی طالبان در آمده و با طرز فجیع توسط مشت و لگد، برچه و دندان در روز ۲۲ حوت همان سال به شهادت رسیدند. مردم هزارستان پیکر پاک او و بارانش را تشیع و پیکر ایشان و یکی از همراهان را از غزنی تا بلخ بر دوش خود حمل نموده، در شهر مزارشریف، شهر مولا علی (ع) به خاک می‌سپارند.

روحش نشاد، راهش پر رهرو باد